Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

The Philosophy and Methodology of Judicial Decision Critique: Examining Its Foundations, Principles, Techniques, and Functions in Advancing Judicial Justice

Seyed Nasrollah Ebrahimi: Associate Professor of Private Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran. **email:** snebrahimi@ut.ac.ir

A judicial decision, as the final product of the adjudication process, is not merely a determination resolving a dispute between the parties; it also reflects the official interpretation of law, the exercise of public authority, the realization of justice, and the development of judicial practice. The quality of judicial decisions, particularly in terms of reasoning, legal justification, compliance with fair trial principles, logical coherence, and social implications, is therefore essential to the legitimacy of the justice system. However, judicial decisions, as human and interpretive determinations, may contain errors, ambiguity, inadequate reasoning, or misinterpretations of law. This article employs a descriptive-analytical methodology based on library sources, legislation, principles of fair trial, legal doctrine, procedural institutions, and comparative materials to examine the philosophy, foundations, principles, techniques, and functions of judicial decision critique. The findings indicate that systematic and scholarly critique, when grounded in impartiality, verifiability, confidentiality, and respect for judicial authority, can improve judicial reasoning, transparency, consistency, and public confidence. The study concludes that institutionalising a culture of principled judicial decision critique can contribute significantly to improving the quality of adjudication, refining judicial practice, and strengthening judicial justice.

Keywords: Judicial Reasoning; Fair Trial; Judicial Justice

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

فلسفه و روش‌شناسی نقد آرای قضایی: تبیین مبانی، اصول، تکنیک‌ها و کارکردهای آن در ارتقای عدالت قضایی

نوشتهٔ
سید نصرالله ابراهیمی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۳

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

چکیده

رأی قضایی به‌عنوان محصول نهایی فرایند دادرسی، صرفاً تصمیمی موردی برای حل اختلاف میان اصحاب دعوا نیست، بلکه جلوه‌ای از تفسیر رسمی قانون، اعمال اقتدار عمومی، تحقق عدالت و شکل‌گیری رویه قضایی است. ازاین‌رو، کیفیت رأی از حیث استدلال، استناد قانونی، رعایت اصول دادرسی عادلانه، انسجام منطقی و آثار اجتماعی، نقشی اساسی در اعتبار نظام عدالت دارد. بااین‌حال، رأی قضایی به‌عنوان تصمیمی انسانی و تفسیری، ممکن است با خطا، ابهام، ضعف استدلال یا برداشت نادرست از قانون همراه باشد. بر این اساس، نقد علمی آرای قضایی ضرورتی حقوقی، نهادی و معرفت‌شناختی برای کنترل کیفیت تصمیمات قضایی و توسعه نظام حقوقی محسوب می‌شود. این پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای، قوانین، اصول دادرسی عادلانه، دکترین حقوقی و منابع معتبر تطبیقی، به بررسی فلسفه، مبانی، اصول، تکنیک‌ها و کارکردهای نقد آرای قضایی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که نقد روشمند و مستند، با رعایت بی‌طرفی، محرمانگی و شأن قضایی، می‌تواند به ارتقای کیفیت استدلال، شفافیت، انسجام رویه و اعتماد عمومی کمک کند. نهادینه‌سازی این فرهنگ نیز می‌تواند در بهبود کیفیت دادرسی، اصلاح رویه قضایی و تقویت عدالت قضایی مؤثر باشد.

واژگان کلیدی: استدلال قضایی؛ دادرسی عادلانه؛ عدالت قضایی

* سید نصرالله ابراهیمی، دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. snebrahimi@ut.ac.ir

مقدمه

رأی قضایی نقطه تلاقی واقعیت، قاعده حقوقی و اســتدلال قضایی اســت. دادگاه در مقام صــدور رأی، صرفاً متــن قانون را تکرار نمی‌کند، بلکه ابتدا باید وقایع دعوا را از خلال ادله و اظهــارات طرفین احراز کند، ســپس آن وقایع را از حیــث حقوقی توصیف نماید، قاعده قابل اعمال را شناســایی کند و ســرانجام با استدلالی موجه، حکم قانون را بر موضوع دعوا تطبیق دهد. از این منظر، رأی قضایی محصول نهایی فرایندی پیچیده است که در آن عناصر معرفتی، تفسیری، هنجاری و نهادی با یکدیگر پیوند می‌خورند. در ادبیات حقوقی نیز رأی مستدل، رأیی دانسته شده است که دادرس در آن جوانب واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف کرده و ســپس آن را بر قواعد و مســتندات قانونی منطبق می‌سازد؛ همچنین رأی مستند ناظر به آن است که دادگاه قاعده، ماده قانونی یا مبنای حقوقی قابل اعمال را روشن و قابل ارزیابی بیان کند .[1] بر همین اساس، کیفیت رأی قضایی را نمی‌توان تنها با نتیجه نهایی آن ســنجید، بلکه باید فرایند رســیدن دادگاه به آن نتیجه، یعنی شیوه استدلال، نحوه استناد، کیفیت ارزیابی ادله و میزان انطباق رأی با اصول دادرسی عادلانه نیز مورد بررسی قرار گیرد.

اهمیت نقد آرای قضایی از همین‌جا آغاز می‌شود. اگر رأی قضایی صرفاً یک تصمیم فردی و موردی بود، شــاید نقد آن صرفاً به سرنوشــت همان پرونده محدود می‌شد؛ اما رأی دادگاه، به‌ویژه در پرونده‌های مهم یا تکرارشــونده، بخشــی از تجربه حقوقی جامعه و یکی از منابع شــکل‌دهنده به رویه قضایی اســت. تصمیم دادگاه می‌تواند بر رفتار اشخاص، برداشت وکلا و قضات از قانون، شــیوه تنظیم قراردادها، نحوه طرح دعاوی و حتی جهت‌گیری قانون‌گذار اثر بگذارد. بنابراین، رأی قضایی افزون بر حل اختلاف خاص، در تولید، تفســیر و توســعه حقوق نیز نقش دارد. در نظریه‌های معاصر حقوقی، اســتدلال قضایی نه فرایندی مکانیکی، بلکه فرایندی عقلانی و قابل ارزیابی تلقی می‌شــود. مک‌کورمیک در نظریه استدلال حقوقی خود نشــان می‌دهد که تصمیم قضایی باید از حیث سازگاری، انسجام و توجیه عقلانی قابل دفاع باشد [2]. الکسی نیز استدلال حقوقی را صورتی از گفتمان عقلانی عملی می‌داند که در آن ادعای درستی تصمیم باید با دلایل قابل سنجش پشتیبانی شود[3]. نتیجه آن است که هر جا رأی قضایی بر پایه استدلال صادر می‌شود، امکان و ضرورت نقد آن نیز پدید می‌آید.

نقد رأی قضایی، در معنای علمی و روشــمند، به معنای تضعیف دادگاه یا بی‌اعتنایی به

---

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، «موجه، مســتند و مســتدل بودن رأی دادگاه و داوری»، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۱۰، شماره ۳۶، ۱۴۰۰، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

2. Neil MacCormick, Legal Reasoning and Legal Theory, Oxford: Clarendon Press, 1978.

3. Robert Alexy, A Theory of Legal Argumentation: The Theory of Rational Discourse as Theory of Legal Justification, translated by Ruth Adler and Neil MacCormick, Oxford: Oxford University Press, 2010.

اقتدار قضایی نیســت، بلکه ســازوکاری برای ارزیابی عقلانی اعمال اقتدار عمومی است. قاضی در مقام دادرســی، به نام قانون و از موضع قدرت عمومی تصمیم می‌گیرد؛ ازاین‌رو، رأی او باید افزون بر الزام‌آوری، قابلیت توجیه نیز داشــته باشــد. استقلال قضایی هرگز به معنای مصونیت از ارزیابی علمی نیســت؛ بلکه اســتقلال دادگاه هنگامی با مشــروعیت و اعتماد عمومی همراه می‌شــود که تصمیمات آن مســتدل، مستند، شفاف و قابل نقد باشند. باراک در بحث از اختیار قضایی توضیح می‌دهد که قاضی در موارد دشــوار با حوزه‌ای از انتخاب‌های حقوقی مواجه اســت، اما این انتخاب‌ها بایــد در محدوده قانون، عقلانیت و معیارهای موجه اعمال شــوند[1] از سوی دیگر، دورکین با طرح مسئله «پرونده‌های دشوار» نشــان می‌دهد که قاضی حتی در فقدان قاعده صریح یا در وضعیت ابهام قانونی، نمی‌تواند صرفاً بر اراده شخصی تکیه کند، بلکه باید با مراجعه به اصول حقوقی و موازین توجیه‌پذیر، تصمیمی منســجم و قابل دفــاع ارائه دهد[2]. بنابراین، نقد رأی قضایی در حقیقت بررســی همین امر اســت که آیا دادگاه در قلمرو اختیار خــود به‌گونه‌ای عقلانی، قانونی، منصفانه و قابل دفاع تصمیم گرفته است یا خیر.

از ســوی دیگر، نقد آرای قضایی با اصل علنی بودن عدالت و شفافیت قضایی پیوندی بنیادیــن دارد. عدالــت، هنگامی اعتماد عمومی را برمی‌انگیزد که نه فقط اجرا شــود، بلکه فرایند اجرای آن نیز قابل مشــاهده، فهم و ارزیابی باشــد. در ادبیات «عدالت علنی» تأکید شــده است که دسترســی به اطلاعات مربوط به دادگاه‌ها، امکان بحث و اظهار نظر انتقادی درباره دادرســی و قابلیت فهم فعالیت محاکم از عناصر مهــم حاکمیت قانون و حکمرانی دموکراتیک‌اند[3]. البته پیوند نقد رأی با شفافیت قضایی مطلق نیست و باید با محدودیت‌هایی مانند حریم خصوصی، محرمانگی پرونده، حمایت از بزه‌دیده، نظم عمومی و منع افشــای اطلاعات شخصی همراه باشد. شفافیت قضایی همچنین زمینه نظارت عمومی و دانشگاهی بر کیفیت تصمیمات قضایی را فراهم می‌کند و از تبدیل دادرسی به فرایندی بسته و غیرقابل ارزیابــی جلوگیری می‌نماید. از این حیث، نقد رأی قضایــی را می‌توان یکی از جلوه‌های مشارکت جامعه حقوقی در بهبود نظام عدالت دانست؛ مشارکتی که از مسیر تحلیل علمی، نه مداخله در پرونده یا فشار بر قاضی، تحقق می‌یابد.

در نظــام حقوقی ایران نیز مبنای نقد رأی را می‌توان در اصل مســتند و مســتدل بودن آرای قضایی جست‌وجو کرد. این اصل، که در قانون اساسی و قوانین آیین دادرسی بازتاب

1. Aharon Barak, Judicial Discretion, New Haven: Yale University Press, 1989.
2. Ronald Dworkin, Taking Rights Seriously, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977.
3. Emma Cunliffe, “Open Justice: Concepts and Judicial Approaches,” Federal Law Review, Vol. 40, No. 3, 2012, pp. 385–411.

یافته، اقتضا دارد که رأی دادگاه صرفاً اعلام نتیجه نباشـد، بلکه دلایل، مسـتندات و مسـیر اسـتدلال دادگاه را نیز آشکار سـازد. پژوهش‌های داخلی نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند که مسـتند و مسـتدل بودن آرا از عناصر دادرسی منصفانه است و بی‌توجهی به آن می‌تواند از موجبات نقض رأی یا تضعیف اعتبار تصمیم قضایی باشد.[1] بنابراین، وقتی قانون از قاضی می‌خواهد رأی خود را مسـتند و مسـتدل صادر کند، به‌طور ضمنی امکان نقد آن را نیز به رسمیت می‌شناسد؛ زیرا رأی مستدل، رأیی است که دلایل آن قابل فهم، ارزیابی و سنجش باشد. رأیی که نتوان آن را نقد کرد، در واقع یا فاقد استدلال کافی است یا استدلال خود را به‌گونه‌ای ارائه نکرده که مخاطب حقوقی بتواند مسیر تصمیم‌گیری دادگاه را بازسازی کند.

نقد رأی قضایی همچنین کارکردی مهم در انسـجام و توسـعه رویه قضایی دارد. رویه قضایـی زمانی می‌تواند به امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری کمک کند که آرای مشـابه، از حیث مبنا و اسـتدلال، قابل مقایسـه و تحلیل باشـند. والدورن در بحث از سـابقه قضایی و حاکمیـت قانون، بر ایـن نکته تأکید می‌کند که تصمیمات قضایـی در نظام حقوقی نباید به‌صـورت گزاره‌های منفرد و جداافتاده باقـی بمانند، بلکه باید در قالب هنجارهای کلی و قابل تعمیم فهم شـوند تا اصل ثبات، عمومیت و وفاداری به قانون تقویت شـود.[2] بر این مبنا، نقد آرای قضایی می‌تواند با آشـکار کردن تعارض‌ها، ابهام‌ها، ضعف‌های استدلالی و تفاوت‌های غیرموجه میان آرا، به شکل‌گیری رویه‌ای منسجم‌تر کمک کند. این نقد، به‌ویژه در موضوعاتی که قانون مبهم، سـاکت یا متعارض است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا در چنین مواردی، تحلیل آرای دادگاه‌ها می‌تواند مسیر عملی فهم قانون را روشن سازد.

بر پایه آنچه گفته شـد، مسـئله اصلی این پژوهش آن اسـت که فلسفه، مبانی، اصول و روش‌های نقد آرای قضایی چیست و این نقد چه نقشی در ارتقای عدالت قضایی و توسعه رویه حقوقی دارد؟ در پرتو این پرسـش اصلی، مقاله حاضر به پرسـش‌های فرعی دیگری نیز پاسخ می‌دهد: نقد آرای قضایی از چه مبانی فلسفی، حقوقی و نهادی برخوردار است؟ اهـداف نقد رأی قضایی چیسـت؟ چه اصول و قواعدی باید بر نقـد علمی آرای قضایی حاکم باشـد؟ تکنیک‌ها، مهارت‌ها، شـیوه‌ها و ابزارهای نقد رأی کدام‌اند؟ و سرانجام، نقد آرای قضایی چه فرصت‌ها، منافع و نتایج مثبتی برای نظام حقوقی و قضایی ایجاد می‌کند؟

فرضیه مقاله آن است که نقد علمی، مستدل و روشمند آرای قضایی، با تقویت شفافیت، پاسخ‌گویی، انسـجام رویه قضایی، کیفیت اسـتدلال حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری تصمیمات

---

۱. محمدرضا کیخا و شـقایق عامریان، «تفاوت‌سـنجی مستند و مسـتدل بودن آرای قضایی»، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۳، شماره ۵۷، ۱۴۰۳، صص. ۱۶۳–۱۹۴.

2. Jeremy Waldron, “Stare Decisis and the Rule of Law: A Layered Approach,” Michigan Law Review, Vol. 111, No. 1, 2012, pp. 1–31.

دادگاه‌ها، یکی از ابزارهای مهم تحقق عدالت قضایی و حاکمیت قانون است. نقد رأی، اگر بر پایه اصول علمی و اخلاقی انجام شـود، نه تنها تعارضی با اسـتقلال قضایی ندارد، بلکه مکمل آن است؛ زیرا استقلال قضایی بدون استدلال موجه و پاسخ‌گویی علمی، ممکن است به نوعی اقتدار غیرقابل ارزیابی تبدیل شود. در مقابل، نقد روشمند آرا می‌تواند ضمن حفظ شأن قضا، امکان اصلاح خطاها، ارتقای کیفیت تصمیمات، تقویت اعتماد عمومی و توسعه دانش حقوقی را فراهم سـازد. مقاله حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی، در پی آن اسـت که این مبانی و کارکردها را تبیین کرده و الگویی منظم برای فهم و نقد آرای قضایی ارائه دهد.

بخش اول: مفهوم‌شناسی و فلسفه نقد آرای قضایی

۱. مفهوم رأی قضایی

رأی قضایی در معنای عام، تصمیم رسـمی مرجع قضایی در فرایند دادرسی است که برای حل اختلاف، تشـخیص حق، تعییـن تکلیف دعوا، اعمال قانون و اعلام نتیجه رسـیدگی صادر می‌شود.[۱] رأی، نتیجه نهایی یا میانی فعالیت قضایی است و از پیوند سه عنصر شکل می‌گیرد: احراز یا ارزیابی واقعیت‌های پرونده، شناسایی و تفسیر قاعده حقوقی قابل اعمال و تطبیق قاعده بر واقعیت از طریق استدلال قضایی. بنابراین، رأی قضایی صرفاً اعلام اراده دادگاه نیسـت، بلکه باید مسـیر عقلانی تصمیم‌گیری دادرس را نشـان دهد؛ مسیری که از ادعاها و دلایل اصحاب دعوا آغاز می‌شود، با تحلیل حقوقی و استناد قانونی ادامه می‌یابد و در منطوق رأی ظهور می‌کند.[۲]

در حقوق ایران، رأی دادگاه در دو قالب اصلی «حکم» و «قرار» ظاهر می‌شـود. مطابق مـاده ۲۹۹ قانون آیین دادرسـی مدنی، هرگاه رأی دادگاه راجع بـه ماهیت دعوا و قاطع آن به‌طور کلی یا جزئی باشد، «حکم» نامیده می‌شود و در غیر این صورت «قرار» است (قانون آیین دادرسی مدنی، ۱۳۷۹: ماده ۲۹۹). این تفکیک از آن جهت اهمیت دارد که در قابلیت شکایت، قطعیت، آثار رأی و نحوه اجرای تصمیم اثرگذار است[۳].

با وجود این، رأی قضایی را نباید با همه تصمیمات یا اظهارنظرهای حقوقی نهادهای

۱. عبدالله شـمس، آیین دادرسـی مدنی، دوره بنیادین، جلد اول، تهران: نشـر دراک، ۱۳۹۸؛ ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲.

2. Neil MacCormick, Legal Reasoning and Legal Theory, Oxford: Clarendon Press, 1978؛ Robert Alexy, A Theory of Legal Argumentation: The Theory of Rational Discourse as Theory of Legal Justification, translated by Ruth Adler and Neil MacCormick, Oxford: Oxford University Press, 2010.

۳. عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین، جلد اول، تهران: نشر دراک، ۱۳۹۸؛ علی مهاجری، دوره جدید مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: فکرسازان، ۱۳۹۶.

قضایی یکی دانســت. نظریه مشــورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیــه، هرچند می‌تواند در تفســیر قانون مؤثر باشد، به‌دلیل آنکه در مقام فصل خصومت و حل دعوای مشخص صادر نمی‌شود، رأی قضایی به معنای خاص نیست.[1] همچنین رأی وحدت رویه، با وجود نقش مهــم آن در انســجام رویه قضایی، از حیث کارکرد بــا رأی دادگاه در پرونده خاص تفاوت دارد؛ زیرا بر اساس ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، در پی اختلاف استنباط از قانون و برای ایجاد وحدت رویه صادر می‌شود و در موارد مشابه برای مراجع قضایی لازم‌الاتباع اســت.[2] تصمیمات اداری قضایی، مانند تصمیمات مربوط به ارجاع، تقســیم کار شعب یا اداره دادگســتری نیز، هرچند در محیط قضایی اتخاذ می‌شوند، ماهیت رأی قضایی ندارند؛ زیرا ناظر به فصل خصومت یا تعیین تکلیف حقوقی اصحاب پرونده نیستند.

از منظر نظری، رأی قضایی را می‌توان «متن حقوقی ـ استدلالی» دانست؛ متنی که باید افزون بر منطوق، مبانی و مقدمات توجیه‌کننده نتیجه را نیز آشکار سازد[3] در نظریه استدلال حقوقی، رأی قضایی نتیجه اعمال مکانیکی قانون نیست، بلکه محصول فرایند توجیه است؛ یعنی دادگاه باید نشان دهد چرا از میان احتمالات تفسیری و ادله موجود، به نتیجه خاصی رسیده است[4] بر این مبنا، رأی قضایی زمانی واجد اعتبار معرفتی و اقناعی است که مخاطب بتواند مسیر حرکت دادگاه از واقعیت به قانون و از قانون به نتیجه را بازسازی کند.

۲. مفهوم نقد رأی قضایی

نقد رأی قضایی عبارت اســت از بررســی علمی، تحلیلی، مستند و روشمند رأی دادگاه از حیث ســاختار، استدلال، مستندات قانونی، ارزیابی ادله، رعایت اصول دادرسی، انطباق با قواعد ماهوی، انســجام منطقی، عدالت نتیجه و آثــار اجتماعی آن.[5] نقد رأی در این معنا، صــرف مخالفت بــا نتیجه رأی یا بیان احســاس نارضایتی از تصمیم دادگاه نیســت؛ بلکه فعالیتی علمی است که می‌کوشد نشان دهد رأی از حیث حقوقی، منطقی، آیینی و هنجاری تا چه اندازه قابل دفاع است.[6]

---

۱. اداره کل حقوقی قوه قضائیه، نظریات مشــورتی؛ حسن محسنی، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷.

۲. قانــون آیین دادرســی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ماده ۴۷۱؛ علی خالقی، آیین دادرســی کیفری، تهران: شــهر دانش، ۱۴۰۵.

۳. Neil MacCormick، پیشین؛ Robert Alexy، پیشین.

4. Ronald Dworkin, Taking Rights Seriously, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977؛ Aharon Barak, Judicial Discretion, New Haven: Yale University Press, 198

۵. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین؛ محمدرضا کیخا و شقایق عامریان، پیشین.

۶. Robert Alexy، پیشین؛ Neil MacCormick، پیشین.

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

نقد رأی قضایی را می‌توان در چند سطح انجام داد. نخست، نقد شکلی که به ساختار رأی، صلاحیت مرجع، رعایت تشریفات دادرسی، حق دفاع، ابلاغ، تناظر، علنی بودن، ترکیب دادگاه و مستند و مستدل بودن رأی مربوط می‌شود.[1] دوم، نقد ماهوی که در آن درستی تفسیر قانون، کیفیت تطبیق قاعده بر موضوع، فهم دادگاه از ماهیت رابطه حقوقی یا اتهام، و تناسب نتیجه با اصول حقوقی بررسی می‌شود.[2] سوم، نقد منطقی که به انسجام درونی رأی، ارتباط مقدمات و نتیجه، نبود تناقض، پرهیز از مغالطه و کفایت استدلال توجه دارد.[3] چهارم، نقد رویه‌ای و تطبیقی که رأی را در کنار آرای مشابه، آرای وحدت رویه، رویه دیوان عالی کشور، آرای دیوان عدالت اداری، نظریات حقوقی یا تجربیات نظام‌های حقوقی دیگر قرار می‌دهد.[4] پنجم، نقد کارکردی که آثار عملی رأی بر امنیت حقوقی، اعتماد عمومی، رفتار اجتماعی، روابط اقتصادی یا حقوق شهروندان را تحلیل می‌کند.

نقد علمی رأی قضایی از این جهت اهمیت دارد که رأی دادگاه فقط به طرفین دعوا محدود نمی‌شود.[5] هر رأی، به‌ویژه اگر واجد استدلال نو، تفسیر خاص یا اثر رویه‌ای باشد، می‌تواند در شکل‌گیری انتظارات حقوقی جامعه مؤثر باشد. نقد رأی، امکان گفت‌وگوی علمی پیرامون این اثرگذاری را فراهم می‌کند.[6]

به همین دلیل، در سال‌های اخیر شکل‌گیری نشریات تخصصی نقد و تحلیل آرای قضایی در ایران نشان می‌دهد که نقد رأی به‌تدریج از یک فعالیت پراکنده یا صرفاً آموزشی به حوزه‌ای مستقل در پژوهش حقوقی تبدیل شده است. نشریات تخصصی نقد رأی با تمرکز بر تحلیل آرای محاکم می‌کوشند میان نظریه حقوقی و عمل قضایی پیوند برقرار کنند و از رهگذر بررسی آرای صادره، کیفیت استدلال، تفسیر قانون و رویه قضایی را ارتقا دهند.

با این حال، نقد رأی زمانی علمی است که از چند ویژگی برخوردار باشد: نخست، مستند بودن؛ یعنی منتقد باید ادعاهای خود را بر قانون، اصول حقوقی، رویه قضایی، دکترین معتبر یا داده‌های پرونده مبتنی کند. دوم، بی‌طرفی؛ یعنی نقد نباید به دفاع احساسی از یکی از طرفین دعوا تبدیل شود. سوم، وفاداری به متن رأی؛ یعنی منتقد باید رأی را چنان‌که هست تحلیل کند، نه آن‌گونه که خود تصور می‌کند. چهارم، توجه به محدودیت‌های

۱. محمدرضا کیخا و شقایق عامریان، پیشین.
۲. ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲؛ Ronald Dworkin، پیشین.
۳. Neil MacCormick، پیشین؛ Robert Alexy، پیشین.
۴. Jeremy Waldron، پیشین.
۵. Jeremy Waldron، پیشین.
۶. وفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، تهران: پژوهشکده حقوق و قانون ایران، ۱۴۰۱؛ فصلنامه رأی؛ مطالعات آرای قضایی، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۱.

دادگاه؛ زیرا قاضی بر اســاس محتویات پرونده، ادله ابرازشده، خواسته یا اتهام مطرح‌شده و قواعد آیین دادرســی تصمیم می‌گیرد. پنجم، تفکیک نقد رأی از تخریب شخص قاضی؛ زیرا نقد علمی متوجه استدلال و نتیجه رأی است، نه شخصیت، انگیزه یا حیثیت دادرس.

۳. تفاوت نقد رأی با اعتراض، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی

نقد رأی با طرق شکایت از رأی تفاوت دارد. واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، ابزارهای آیینی برای تغییر، نقض یا اصلاح رأی در پرونده مشــخص‌اند و قانون آیین دادرســی مدنی نیز هر یک از آن‌ها را در قالب‌های مشخص و با شرایط و آثار خاص پیش‌بینی کرده است؛ از جمله واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعتراض ثالث و اعاده دادرســی در مــواد ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۶۶، ۴۱۷ و ۴۲۶ این قانون مطرح شــده‌اند.[۱] در مقابــل، نقد رأی فعالیتی علمی و برون‌پرونده‌ای اســت که حتــی پس از قطعیت رأی نیــز می‌تواند با هدف ارزیابی اســتدلال، آموزش حقوقی، اصلاح رویه و توســعه دکترین انجام شــود؛ چنان‌که شــکل‌گیری نشــریات تخصصی نقد رأی و تحلیل آرای قضایی نیز نشــان می‌دهــد نقد رأی در ادبیات حقوقی، ماهیتی پژوهشــی و تحلیلــی دارد، نه آیینی و درون‌پرونده‌ای.[۲] بنابراین، نقد رأی نه جایگزین دادگاه بالاتر است و نه ادامه نزاع اصحاب دعوا، بلکه ســنجش علمی کیفیت تصمیم قضایی اســت؛ سنجشــی که بر ارزیابی استناد، استدلال و قابلیت توجیه رأی تمرکز.[۳]

بخش دوم: مبانی نقد آرای قضایی

۱. مبانی فلسفی

نقد آرای قضایی در نخســتین ســطح، بر مبنایی فلســفی استوار اســت؛ زیرا رأی قضایی، برخلاف تصور مکانیکی از قضاوت، صرفاً نتیجه تطبیق ساده یک ماده قانونی بر یک واقعه خارجی نیست، بلکه محصول فهم، تفسیر، انتخاب و استدلال قاضی است. قاضی در مقام دادرسی، ابتدا باید واقعیت‌های پرونده را از میان ادله، اظهارات طرفین و اوضاع و احوال

۱. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، مواد ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۶۶، ۴۱۷ و ۴۲۶؛ عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنــی، دوره بنیادیــن، جلد اول، تهران: نشــر دراک، ۱۳۹۸؛ علی مهاجری، دوره جدید مبســوط در آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: فکرسازان، ۱۳۹۶.

۲. دوفصلنامــه نقــد و تحلیل آراء قضایی، تهران: پژوهشــکده حقوق و قانون ایــران، ۱۴۰۱؛ فصلنامه رأی؛ مطالعات آرای قضایی، تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۱

۳. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶؛ Neil MacCormick، پیشین، pp. ۱۰۰–۱۵۲؛ Robert Alexy، پیشین، pp. ۲۱۲–۲۲۰.

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران – ۱۴۰۵

موجود بازسازی کند؛ سپس باید آن واقعیت‌ها را در قالب مفاهیم حقوقی توصیف نماید و در نهایت، حکم یا قاعده حقوقی مناسب را بر آن تطبیق دهد. این فرایند، فرایندی انسانی، تفسیری و عقلانی است و به همین دلیل، همواره امکان خطا، ابهام، اختلاف برداشت و ضعف استدلال در آن وجود دارد. بر این اساس، نقد رأی قضایی از منظر فلسفی بر این پیش‌فرض استوار است که رأی دادگاه، هرچند دارای اعتبار رسمی و الزام‌آور است، اما از حیث معرفتی و استدلالی، قابل ارزیابی و سنجش است.

در نظریه‌های معاصر استدلال حقوقی، تصمیم قضایی هنگامی موجه تلقی می‌شود که دادگاه بتواند برای نتیجه رأی، دلایل قابل قبول و قابل ارزیابی ارائه کند. مک‌کورمیک، استدلال حقوقی را شاخه‌ای از استدلال عملی می‌داند و معتقد است تصمیم قضایی باید از حیث سازگاری، انسجام و قابلیت توجیه عقلانی قابل دفاع باشد [1]. از این منظر، نقد رأی قضایی دقیقاً ناظر به سنجش همین قابلیت توجیه است؛ یعنی منتقد می‌پرسد آیا نتیجه‌ای که دادگاه گرفته، واقعاً از مقدمات موضوعی و حکمی رأی به‌دست می‌آید یا خیر. الکسی نیز در نظریه استدلال حقوقی خود، استدلال حقوقی را صورتی خاص از گفتمان عقلانی عملی می‌داند و تأکید می‌کند که تصمیم حقوقی باید تابع قواعد عقلانی بحث، توجیه و پاسخ‌گویی باشد [2]. بر همین مبنا، رأی قضایی تنها به دلیل صدور از سوی دادگاه معتبر نیست، بلکه اعتبار اقناعی و علمی آن وابسته به کیفیت استدلالی است که دادگاه ارائه می‌کند.

از منظر فلسفه حقوق، نقد رأی همچنین با مسئله «موارد دشوار» پیوند دارد. در بسیاری از پرونده‌ها، قانون صریح، روشن و بی‌ابهام نیست؛ یا ممکن است چند قاعده، اصل یا تفسیر متفاوت قابل طرح باشد. در چنین وضعیتی، قاضی ناگزیر است میان برداشت‌های مختلف یکی را برگزیند. دورکین در بحث از پرونده‌های دشوار توضیح می‌دهد که قاضی حتی در وضعیت ابهام یا سکوت قانون، نباید به اراده شخصی یا مصلحت‌اندیشی آزاد متوسل شود، بلکه باید با مراجعه به اصول حقوقی، تصمیمی منسجم با کلیت نظام حقوقی ارائه کند [3]. بنابراین، نقد رأی قضایی می‌تواند بررسی کند که آیا دادگاه در وضعیت ابهام یا تعارض، از اصول حقوقی و منطق نظام حقوقی پیروی کرده یا تصمیمی سلیقه‌ای و فاقد توجیه کافی اتخاذ نموده است.

1. Neil MacCormick, Legal Reasoning and Legal Theory, Oxford: Clarendon Press, 1978, pp. 100–152.
2. Robert Alexy, A Theory of Legal Argumentation: The Theory of Rational Discourse as Theory of Legal Justification, translated by Ruth Adler and Neil MacCormick, Oxford: Oxford University Press, 2010, pp. 212–220.
3. Ronald Dworkin, Taking Rights Seriously, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977, pp. 81–130.

مبنای فلسفی دیگر نقد رأی، پیوند آن با عدالت، انصاف و تناسب است. رأی قضایی، فقـط یک نتیجه قانونی نیسـت؛ بلکه باید از حیث عدالـت ماهوی و انصاف نیز قابل دفاع باشـد. ممکن اسـت رأیی در ظاهر به یک ماده قانونی اسـتناد کند، اما از نظر تناسب میان وسـیله و هدف، رعایت حقوق طرفیـن یا عدالت نتیجه، محل تردید باشـد. در اینجا نقد رأی بـه ارزیابـی این نکته می‌پردازد که آیا دادگاه میان ظاهر قانون، روح قانون، اصول کلی حقوقی و اقتضائات عدالت، تعادل برقرار کرده است یا خیر. بدین ترتیب، فلسفه نقد رأی قضایی را می‌توان در خطاپذیری تصمیم انسـانی، ضرورت توجیه عقلانی قدرت قضایی، امکان اختلاف برداشت از قانون و لزوم سنجش رأی با معیارهای عدالت، انصاف و منطق حقوقی خلاصه کرد.

۲. مبانی حقوقی

نقد آرای قضایی علاوه بر مبانی فلسـفی، از مبانی حقوقی روشـنی نیز برخوردار اسـت. نخستین مبنای حقوقی، اصل علنی بودن دادرسی است. علنی بودن دادرسی به این معناست که فرایند رسـیدگی، جز در موارد استثنایی مقرر در قانون، در معرض مشاهده عمومی قرار گیرد و دادگاه در فضایی شفاف به اختلاف رسیدگی کند. در حقوق ایران، اصل ۱۶۵ قانون اساسـی مقرر می‌دارد که محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است، مگر آنکـه به تشـخیص دادگاه، علنی بـودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشـد یا در دعـاوی خصوصـی، طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشـد. همچنین اصل ۱۶۸ قانون اساسی درباره جرائم سیاسی و مطبوعاتی بر رسیدگی علنی و با حضور هیأت منصفه تأکیـد می‌کنـد. در پژوهش‌های حقوق عمومی نیز اصل علنی بودن دادرسـی از جلوه‌ها و شـاخصه‌های اساسی دادرسی عادلانه دانسته شده اسـت و تحقق آن، با شفافیت، نظارت عمومی و اعتماد شهروندان به دستگاه قضایی ارتباط مستقیم دارد.[۱]

دومین مبنای حقوقی نقد رأی، اصل مسـتدل و مسـتند بودن آراست. اصل ۱۶۶ قانون اساسـی مقرر می‌کند که احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. این اصل یکی از مهم‌ترین مبانی نقد رأی محسوب می‌شـود؛ زیرا اگر رأی دادگاه باید مسـتدل و مستند باشد، به‌طور منطقی باید قابل ارزیابی، تحلیل و نقد نیز باشـد. رأی مستدل، رأیی است که دادرس در آن جوانب واقعه حقوقی را

۱. علی حاجی‌پور کندرود، سید محمد هاشمی، اسدالله یاوری و محمد جلالی، «تأملی در موانع تحقق اصل علنی بودن دادرسی‌ها در حقوق ایران»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران، دوره ۴۹، شماره ۴، ۱۳۹۸، صص. ۱۱۷۱–۱۱۹۰.

شناسایی، تحلیل و توصیف کرده و سپس آن را با قاعده حقوقی مربوط پیوند داده باشد. رأی مستند نیز رأیی است که مبنای قانونی، فقهی یا حقوقی تصمیم را روشن سازد.[1] در پژوهشی دیگر نیز اصل مستند و مستدل بودن آرای قضایی از اصول دادرسی منصفانه معرفی شده و عدم رعایت آن از موارد مؤثر در نقض آرا دانسته شده است.[2] بنابراین، نقد رأی در واقع ادامه منطقی همین اصل است؛ زیرا رأیی که مستند و مستدل صادر می‌شود، باید امکان سنجش درستی استناد و قوت استدلال آن نیز وجود داشته باشد.

سومین مبنای حقوقی، حق دسترسی به عدالت است. اصل ۳۴ قانون اساسی ایران دادخواهی را حق مسلم هر فرد دانسته و مقرر کرده است که هر کس می‌تواند برای دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع کند. دسترسی به عدالت، صرفاً به معنای امکان ورود به دادگاه نیست؛ بلکه مستلزم رسیدگی منصفانه، برخورداری از حق دفاع، صدور رأی روشن و امکان فهم و ارزیابی تصمیم دادگاه نیز هست. اگر شهروندان نتوانند بفهمند چرا دادگاه به نفع یا زیان آنان تصمیم گرفته است، دسترسی آنان به عدالت ناقص خواهد بود. از این رو، نقد رأی قضایی می‌تواند نشان دهد که آیا دادگاه در عمل حق دادخواهی و دسترسی مؤثر به عدالت را محقق ساخته یا صرفاً تصمیمی رسمی و غیرقابل فهم صادر کرده است.

چهارمین مبنای حقوقی، اصل بی‌طرفی و استقلال قاضی است. در ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری تصریح شده است که مراجع قضایی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی اشخاص رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ کنند. بی‌طرفی قاضی اقتضا دارد که رأی بر پایه دلایل پرونده، قانون و استدلال حقوقی صادر شود، نه بر پایه پیش‌داوری، فشار بیرونی، ملاحظات شخصی یا گرایش‌های غیرحقوقی. نقد رأی از این جهت می‌تواند ابزار سنجش بی‌طرفی باشد؛ زیرا با بررسی استدلال دادگاه، نحوه ارزیابی ادله و کیفیت برخورد با ادعاهای طرفین، می‌توان دریافت که آیا دادگاه نسبت به طرفین دعوا رویکردی متوازن و بی‌طرف داشته است یا خیر.

پنجمین مبنای حقوقی، اصل دادرسی عادلانه است. دادرسی عادلانه مفهومی مرکب است که مجموعه‌ای از تضمین‌ها مانند علنی بودن رسیدگی، استقلال و بی‌طرفی مرجع رسیدگی، حق دفاع، اصل تناظر، حق برخورداری از وکیل، رسیدگی در مهلت معقول و حق بر رأی مستدل را دربرمی‌گیرد. ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز بر حق برخورداری از رسیدگی منصفانه و علنی در مدت معقول، نزد دادگاهی مستقل و بی‌طرف که به موجب

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶.
۲. محمدرضا کیخا و شقایق عامریان، پیشین، ص. ۱۶۳.

قانون تشکیل شده باشد، تأکید می‌کند. هرچند این کنوانسیون در نظام حقوق داخلی ایران منبع الزام‌آور مستقیم نیست، اما از حیث نظری و تطبیقی، یکی از مهم‌ترین منابع تبیین مؤلفه‌های دادرسی عادلانه است[1]. بر این اساس، نقد رأی قضایی می‌تواند مشخص کند که رأی صادره تا چه اندازه با تضمین‌های دادرسی عادلانه سازگار است.

ششمین مبنای حقوقی، اصل پاسخ‌گویی نهادهای عمومی است. قوه قضائیه نهادی عمومی است که در مقام حل اختلاف و اعمال اقتدار عمومی، درباره جان، مال، آزادی، حیثیت و حقوق اشخاص تصمیم می‌گیرد. چنین اقتداری بدون پاسخ‌گویی، خطر خودکامگی و کاهش اعتماد عمومی را به همراه دارد. البته پاسخ‌گویی قضایی نباید با مداخله در استقلال قاضی اشتباه گرفته شود. استقلال قضایی به معنای مصونیت قاضی از فشار و نفوذ ناروا است، نه مصونیت رأی از تحلیل علمی. از این جهت، نقد رأی قضایی شکلی از پاسخ‌گویی علمی و حقوقی است که بدون دخالت در استقلال قضایی، کیفیت تصمیمات دادگاه‌ها را در معرض ارزیابی جامعه حقوقی قرار می‌دهد.

هفتمین مبنای حقوقی، حق جامعه حقوقی در تحلیل رویه قضایی است. رویه قضایی بخشی از حیات عملی حقوق است و بدون تحلیل آرای دادگاه‌ها، فهم واقعی قانون ممکن نیست. نشریات تخصصی نقد و تحلیل آرای قضایی در ایران نیز بر همین مبنا شکل گرفته‌اند؛ یعنی ایجاد بستری علمی برای بررسی آرای دادگاه‌ها، بازتاب نظریه‌های حقوقی در عمل قضایی و ارتقای کیفیت رویه. بنابراین، جامعه حقوقی اعم از استادان، وکلا، قضات، پژوهشگران و دانشجویان حق دارد آرای قضایی را در چهارچوب علمی، اخلاقی و مستند بررسی کند.

۳. مبانی معرفت‌شناختی

مبانی معرفت‌شناختی نقد رأی قضایی به این پرسش مربوط است که قاضی چگونه واقعیت، ادله و قانون را می‌شناسد و بر اساس آن تصمیم می‌گیرد. رأی قضایی نتیجه نوعی شناخت است: شناخت واقعه، شناخت دلیل، شناخت قانون و شناخت نسبت میان واقعه و قانون. اما هیچ‌یک از این سطوح شناخت، مصون از خطا نیست. در سطح شناخت واقع، ممکن است دادگاه با ادله ناقص، شهادت‌های متعارض، اسناد مبهم یا گزارش‌های کارشناسی غیرقطعی روبه‌رو باشد. در سطح شناخت قانون، ممکن است متن قانونی مبهم، مجمل، متعارض یا قابلیت تفسیرهای مختلف داشته باشد. در سطح تطبیق نیز ممکن است دادگاه در توصیف حقوقی واقعه یا انتخاب قاعده قابل اعمال دچار خطا شود.

1. European Convention on Human Rights, Article 6.

از ایــن منظــر، نقد رأی قضایی نوعی ارزیابی معرفت‌شــناختی تصمیم دادگاه اســت. منتقد بررســی می‌کند که آیا دادگاه واقعیت‌های پرونده را به‌درســتی فهمیده است؟ آیا ادله را به‌صورت منطقی و متوازن ارزیابی کرده اســت؟ آیا از میان احتمالات تفســیری قانون، گزینــه‌ای قابل دفاع برگزیده اســت؟ آیا میان امور موضوعی و امــور حکمی تفکیک کرده است؟ و آیا نتیجه رأی با مقدمات پرونده ارتباط معرفتی و منطقی دارد؟ در مقاله نیک‌نژاد و حیــدری نیز بــر نقش «توصیف حقوقی» به عنوان تکنیکی بــرای اتصال امور موضوعی به امور حکمی تأکید شــده اســت؛ یعنی دادرس ابتدا واقعه را می‌شناسد و توصیف می‌کند و ســپس قالب قانونی مناسب را بر آن منطبق می‌ســازد.[1] این تحلیل نشان می‌دهد که نقد رأی، صرفاً نقد نتیجه نیســت، بلکه نقد فرایند شناخت و استدلالی است که به نتیجه منتهی شده است.

مبانی معرفت‌شــناختی نقد رأی همچنین با مسئله ســوگیری و خطای شناختی ارتباط دارد. قاضی در مقام انســان، ممکن اســت ناخواســته تحت تأثیــر پیش‌فرض‌های ذهنی، برداشــت‌های قبلی، برجسته‌سازی برخی ادله یا کم‌توجهی به برخی قرائن قرار گیرد. البته پذیرش این امر به معنای بی‌اعتمادی به قاضی نیســت؛ بلکه به معنای واقع‌بینی نســبت به ماهیت انسانی تصمیم‌گیری قضایی است. نقد علمی رأی می‌تواند با بازخوانی متن رأی و دلایل آن، آشکار سازد که آیا دادگاه همه ادله مؤثر را دیده، ادعاهای اصلی طرفین را پاسخ داده و از استدلالی متوازن استفاده کرده است یا خیر. به همین دلیل، مستدل و مستند بودن رأی، هم مبنای حقوقی نقد اســت و هم مبنای معرفت‌شناختی آن؛ زیرا رأی مستدل امکان بازسازی مسیر شناخت قاضی را فراهم می‌کند.

۴. مبانی اجتماعی

آرای قضایی افزون بر اثر مســتقیم نســبت به طرفین دعوا، آثار اجتماعی گسترده‌ای دارند. رأی دادگاه می‌توانــد بر اعتماد عمومی به عدالت، امنیــت حقوقی، رفتار اقتصادی، روابط خانوادگــی، نظم عمومی، حمایت از حقوق شــهروندان و حتی برداشــت جامعه از قانون اثــر بگذارد. اگر آرای قضایی متعارض، غیرشــفاف، فاقد اســتدلال یــا غیرقابل پیش‌بینی باشــند، شــهروندان احســاس ناامنی حقوقی خواهند کرد و اعتماد آنان به دستگاه قضایی کاهــش می‌یابد. در مقابل، آرای مســتدل و قابل نقد می‌توانند بــه تقویت امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دادگاه‌ها کمک کنند.

اصل علنی بودن دادرســی نیز از همین منظر اجتماعی اهمیت دارد. دادرسی علنی فقط

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

حقـی برای اصحاب دعوا نیسـت، بلکه ابزاری برای نظارت عمومـی بر عملکرد عدالت اسـت. پژوهـش حاجی‌پور کندرود و همکاران نشـان می‌دهد که علنی بودن دادرسـی از مهم‌تریـن تضمین‌های دادرسـی عادلانه اسـت و تحقق آن، با شـفافیت و عدالت نمایان ارتبـاط دارد.[1] ایـن پژوهش همچنین تأکید می‌کند که جامعـه، به‌ویژه در حوزه کیفری، از روند رسـیدگی به اتهامات تأثیر می‌پذیرد و نسـبت به آن ذی‌نفع.[2] بنابراین، جامعه حقوقی و حتـی افکار عمومـی، در حدود قانون و اخلاق، حق دارند نسـبت به کیفیت تصمیمات قضایی حساس باشند.

از منظـر اجتماعی، نقد رأی می‌تواند به اصلاح رفتـار نهادهای حقوقی نیز کمک کند. وقتی آرای قضایی به‌صورت علمی نقد می‌شـوند، وکلا در تنظیم دادخواسـت‌ها و لوایح دقت بیشـتری پیدا می‌کنند، قضات نسـبت به کیفیت اسـتدلال خود حساس‌تر می‌شوند، استادان و پژوهشگران از مسائل واقعی نظام قضایی آگاه‌تر می‌شوند و قانون‌گذار می‌تواند ابهام‌ها یا نقص‌های قانون را بهتر شناسـایی کند. بدین ترتیب، نقد رأی کارکردی فراتر از تحلیـل یک پرونـده دارد و می‌تواند به اصلاح تدریجی فرهنـگ حقوقی و قضایی جامعه منجر شود.

۵. مبانی نهادی

مبنای نهادی نقد آرای قضایی به جایگاه قوه قضائیه در ساختار حکمرانی و ضرورت کنترل کیفیت تصمیمات قضایی مربوط است. قوه قضائیه نهادی عمومی و مستقل است که وظیفه حل اختلاف، تضمین حقوق، اجرای عدالت و نظارت بر حسـن اجرای قوانین را بر عهده دارد. اسـتقلال این نهاد شرط ضروری عدالت قضایی اسـت؛ اما استقلال، به‌تنهایی برای مشروعیت قضایی کافی نیست. تصمیمات قضایی باید مستدل، مستند، شفاف، قابل فهم و قابل ارزیابی باشند تا استقلال قضایی به اقتدار غیرپاسخ‌گو تبدیل نشود.

نقد رأی از منظر نهادی، نوعی سازوکار غیررسمی کنترل کیفیت است. در نظام قضایی، ابزارهای رسـمی مانند تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی، اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسـی کیفری، نظارت دیوان عالی کشـور و نظـارت انتظامی قضات وجود دارد. اما این ابزارها عمدتاً در چهارچوب پرونده یا صلاحیت‌های رسـمی عمل می‌کنند. نقد علمی رأی، در کنار این سـازوکارها، امکان بررسـی گسـترده‌تر رأی از منظر فلسـفه حقوق، منطق اسـتدلال، اصول دادرسـی، آثار اجتماعی و توسـعه رویه قضایی را فراهم

---

۱. علی حاجی‌پور کندرود، سید محمد هاشمی، اسدالله یاوری و محمد جلالی، پیشین، صص. ۱۱۷۱–۱۱۹۰.
۲. همان، صص. ۱۸۲۴–۱۸۲۵.

می‌کند. نیک‌نژاد و حیدری نیز در تحلیل اصل مستدل و مستند بودن رأی، نظارت مستقیم و غیرمستقیم بر آرا را از تضمین‌های رعایت این اصل دانسته‌اند. [1]

از سوی دیگر، نقد رأی قضایی می‌تواند به انسجام نهادی رویه قضایی کمک کند. والدورن در تحلیل نسبت سابقه قضایی و حاکمیت قانون، بر اصولی مانند ثبات، عمومیت، مسئولیت نهادی و وفاداری به قانون تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که تصمیمات قضایی نباید صرفاً تصمیماتی منفرد و جداافتاده باشند، بلکه باید در قالب هنجارهایی عمومی و قابل پیگیری فهم شوند [2]. این تحلیل برای نقد آرای قضایی نیز اهمیت دارد؛ زیرا نقد رأی می‌تواند نشان دهد که آیا تصمیم دادگاه با رویه‌های پیشین، اصول کلی حقوقی و انتظارات مشروع شهروندان سازگار است یا خیر.

در نهایت، مبانی نهادی نقد رأی نشان می‌دهد که نقد علمی آرای قضایی نه تهدیدی برای قوه قضائیه، بلکه فرصتی برای تقویت آن است. نقد رأی، اگر با رعایت بی‌طرفی، ادب حقوقی، استنادپذیری و پرهیز از حمله شخصی انجام شود، می‌تواند کیفیت عملکرد قضایی را ارتقا دهد، خطاهای احتمالی را آشکار کند، رویه قضایی را منسجم‌تر سازد و اعتماد عمومی به عدالت را افزایش دهد. بنابراین، نقد آرای قضایی را باید بخشی از فرهنگ حقوقی یک نظام قضایی بالغ دانست؛ فرهنگی که در آن رأی دادگاه محترم است، اما مصون از تحلیل علمی و ارزیابی عقلانی نیست.

بخش سوم: اهداف نقد آرای قضایی

نقد آرای قضایی، صرف مخالفت با نتیجه رأی یا بیان ایراد نسبت به تصمیم دادگاه نیست، بلکه فعالیتی علمی و روشمند برای سنجش کیفیت استدلال، استناد، ارزیابی ادله و رعایت اصول دادرسی عادلانه است. رأی قضایی، به‌عنوان جلوه‌ای از اعمال اقتدار عمومی، باید نه‌تنها الزام‌آور، بلکه قابل فهم، قابل توجیه و قابل ارزیابی باشد. از این رو، نقد رأی را می‌توان یکی از سازوکارهای عقلانی‌سازی قدرت قضایی و کنترل علمی کیفیت تصمیمات دادگاه‌ها دانست.

---

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۷۶–۱۸۶.

۲. Jeremy Waldron، پیشین، pp. ۱–۳۱.

هدف	کارکرد در نقد رأی
ارتقای استدلال قضایی	سنجش رابطه میان مقدمات، مستندات و نتیجه
اصلاح خطا	آشکار کردن خطا در احراز واقع، تفسیر قانون یا تطبیق
انسجام رویه	مقایسه رأی با آرای مشابه و رأی وحدت رویه
پیش‌بینی‌پذیری	کمک به شکل‌گیری معیارهای قابل اتکا برای رفتار حقوقی
آموزش حقوقی	پیوند دادن قواعد نظری با پرونده‌های واقعی
اصلاح قانون‌گذاری	آشکار کردن ابهام‌ها و خلأهای قانونی

بخش چهارم: تکنیک‌ها و مهارت‌های نقد آرای قضایی

نقـد رأی قضایی، برخلاف تصور سـاده‌انگارانه، صرفاً اظهـار موافقت یا مخالفت با نتیجه رأی نیسـت، بلکه فرایندی تحلیلی و مرحله‌مند است که نیازمند مجموعه‌ای از مهارت‌های حقوقی، منطقی، زبانی، اسـتدلالی و روشـی اسـت. منتقد رأی باید بتواند متن رأی را دقیق بخواند، اجزای آن را از یکدیگر تفکیک کند، مسئله اصلی حقوقی را استخراج نماید، میان امور موضوعی و حکمی تمایز بگذارد، اسـتدلال دادگاه را بازسـازی کند، مستندات قانونی و ادلـه اثباتی را بسـنجد و رأی را در پرتو قوانین، اصول حقوقـی، رویه قضایی، دکترین و آثار عملی آن ارزیابی کند. از این جهت، نقد رأی بیش از آنکه فعالیتی صرفاً نظری باشـد، مهارتی عملی در تحلیل حقوق اسـت؛ مهارتی که به قاضی، وکیل، پژوهشـگر و دانشجوی حقوق امکان می‌دهد نسبت میان قانون و واقعیت را در متن یک تصمیم قضایی بررسی کند.

مرحله	پرسش معیار
خوانش رأی	آیا موضوع، خواسته/اتهام، ادله و نتیجه رأی به‌درستی شناسایی شده‌اند؟
استخراج مسئله حقوقی	آیا رأی به پرسش اصلی حقوقی پاسخ داده است؟
تفکیک موضوع و حکم	آیا دادگاه میان واقعیت پرونده و قاعده حقوقی تفکیک کرده است؟
تحلیل استدلال	آیا نتیجه از مقدمات رأی قابل استنتاج است؟
ارزیابی مستندات	آیا مواد قانونی و اصول مورد استناد مرتبط و کافی‌اند؟
ارزیابی ادله	آیا دادگاه ادله مؤثر را دیده و وزن‌دهی کرده است؟
مقایسه رویه‌ای	آیا رأی با آرای مشابه و رویه لازم‌الاتباع سازگار است؟
سنجش آثار	آیا پیامد رأی با امنیت حقوقی و عدالت قضایی سازگار است؟

بخش پنجم: اصول و قواعد حاکم بر نقد آرای قضایی

نقـد آرای قضایی، اگرچه یکی از ابزارهای مهم توسـعه دانش حقوق، اصلاح رویه قضایی و ارتقای کیفیت دادرسـی اسـت، اما خود باید تابع اصول و قواعد مشخصی باشد. نقدی که فاقد روش علمی، استناد معتبر، بی‌طرفی، ادب حقوقی و توجه به حدود پرونده باشد، نه‌تنها به اصلاح نظام قضایی کمک نمی‌کند، بلکه ممکن است به تخریب اعتماد عمومی، تضعیف استقلال قضایی و تبدیل گفت‌وگوی حقوقی به منازعه شخصی یا سیاسی منجر شود. بنابراین، همان‌گونه که رأی قضایی باید مستدل، مستند، منصفانه و قابل ارزیابی باشد، نقد رأی نیز باید علمی، مستند، منصفانه، اخلاقی و روشمند باشد. اصول حاکم بر نقد رأی، در واقع مرز میان «نقد علمی تصمیم قضایی» و «حمله شخصی یا داوری غیرحقوقی» را مشخص می‌کنند.

۱. اصل علمی بودن نقد

نخسـتین اصل حاکم بر نقد آرای قضایی، علمی بودن نقد است. نقد علمی به این معناست که منتقد رأی باید بر پایه قانون، اصول حقوقی، رویه قضایی، دکترین معتبر، قواعد استدلال و منطق حقوقی سـخن بگوید، نه بر اسـاس سـلیقه شخصی، احساسـات، پیش‌داوری یا داوری سیاسـی. رأی قضایی متنی حقوقی ـ اسـتدلالی اسـت؛ بنابراین نقد آن نیز باید با ابزارهای حقوقی و استدلالی انجام شود. نقدی که صرفاً بر این گزاره استوار باشد که «رأی عادلانه نیسـت» یا «قاضی اشتباه کرده است»، بدون آنکه مبانی قانونی، منطقی و استدلالی این ادعا را روشن کند، نقد علمی محسوب نمی‌شود.

علمی بودن نقد ایجاب می‌کند که منتقد ابتدا رأی را به‌درستی بفهمد، مسئله اصلی حقوقی را استخراج کند، مستندات رأی را بررسی نماید، ادله پذیرفته‌شده یا ردشده را بسنجد و سپس در پرتـو منابـع معتبر، قوت و ضعف رأی را تحلیل کند. در نظریه اسـتدلال حقوقی، تصمیم قضایی زمانی موجه است که بتوان آن را بر مبنای دلایل قابل سنجش و قابل دفاع توضیح داد. مک‌کورمیک استدلال حقوقی را فرایندی می‌داند که باید از حیث سازگاری، انسجام و قابلیت توجیه عقلانی قابل ارزیابی باشد [۱]. الکسی نیز استدلال حقوقی را صورتی از گفتمان عقلانی عملی تلقی می‌کند و بر ضرورت توجیه‌پذیری تصمیم حقوقی در برابر نقد عقلانی تأکید دارد. [۲] بنابراین، اگر رأی قضایی باید با دلیل صادر شود، نقد آن نیز باید با دلیل انجام گیرد.

اصل علمی بودن نقد همچنین اقتضا دارد که منتقد میان «تحلیل» و «نتیجه‌گیری» فاصله منطقی را رعایت کند. به بیان دیگر، منتقد نباید ابتدا نتیجه مطلوب خود را برگزیند و سپس

۱. Neil MacCormick، پیشین، pp. ۱۰۰–۱۵۲.
۲. Robert Alexy، پیشین، pp. ۲۱۲–۲۲۰.

به‌طور گزینشی برای آن دلیل پیدا کند. نقد علمی باید از متن رأی، قانون، ادله و رویه آغاز شود و سپس به نتیجه برسد. این اصل، نقد رأی را از جدل، تبلیغ، تخریب یا دفاع صنفی متمایز می‌کند. نقد علمی می‌تواند با رأی موافق یا مخالف باشد، اما در هر دو حالت باید نشان دهد که چرا رأی از حیث حقوقی قابل دفاع یا قابل ایراد است.

۲. اصل بی‌طرفی و انصاف

دومین اصل، بی‌طرفی و انصاف در نقد است. منتقد رأی باید رأی را از منظر حقوقی و علمی بررسی کند، نه از موضع جانبداری از یکی از طرفین دعوا. بی‌طرفی در نقد رأی به معنای بی‌احساسی یا بی‌تفاوتی نسبت به عدالت نیست، بلکه به معنای پرهیز از پیش‌داوری و التزام به بررسی متوازن ادعاها، دلایل و استدلال‌های موجود در پرونده است. منتقد باید هم نقاط ضعف و هم نقاط قوت رأی را ببیند و اگر بخشی از استدلال دادگاه قابل دفاع است، آن را نیز بیان کند.

اصل بی‌طرفی در نقد رأی با اصل بی‌طرفی قضایی پیوند دارد. همان‌گونه که قاضی باید در مقام تصمیم‌گیری نسبت به طرفین دعوا بی‌طرف باشد، منتقد نیز باید در مقام ارزیابی رأی، از داوری جانبدارانه پرهیز کند. در اصول بنگلور در خصوص رفتار قضایی، بی‌طرفی یکی از ارزش‌های بنیادین رفتار قضایی معرفی شده و شرط اجرای صحیح وظیفه قضایی دانسته شده است[1]. هرچند این اصول مستقیماً برای رفتار قضات تدوین شده‌اند، اما از حیث معیارهای اخلاق حقوقی، برای نقد رأی نیز الهام‌بخش‌اند؛ زیرا نقد علمی رأی نیز باید از همان ارزش‌هایی مانند بی‌طرفی، انصاف، نزاکت و دقت حرفه‌ای پیروی کند.

انصاف در نقد رأی همچنین اقتضا دارد که منتقد محدودیت‌های دادگاه را در نظر بگیرد. قاضی در چهارچوب خواسته یا اتهام، ادله ارائه‌شده، مهلت‌ها و تشریفات دادرسی تصمیم می‌گیرد. اگر دلیلی در پرونده ارائه نشده یا ادعایی مطرح نشده باشد، نمی‌توان قاضی را به دلیل عدم توجه به آن سرزنش کرد. بنابراین، نقد منصفانه باید میان آنچه دادگاه می‌توانسته و باید انجام می‌داده، و آنچه خارج از حدود پرونده یا اختیار او بوده، تمایز بگذارد.

۳. اصل احترام به استقلال قضایی

سومین اصل، احترام به استقلال قضایی است. نقد رأی نباید به فشار بر قاضی، تهدید استقلال دادگاه یا مداخله در فرایند دادرسی تبدیل شود. استقلال قضایی، یکی از پیش‌شرط‌های اساسی حاکمیت قانون و دادرسی عادلانه است. اصول بنیادین سازمان

1. UNODC, The Bangalore Principles of Judicial Conduct, 2002, Value 2

ملل درباره اســتقلال قوه قضائیه مقرر می‌کند که قوه قضائیه باید درباره مســائل ارجاع‌شده بر اســاس واقعیات و قانون، بدون محدودیت، نفوذ ناروا، فشــار، تهدید یا مداخله مستقیم یــا غیرمســتقیم تصمیــم بگیرد [1]. بر همین اســاس، نقد رأی باید پس از صــدور رأی و در قالب علمی و حقوقی انجام شــود، نه به‌گونه‌ای که بر جریان رســیدگی یا تصمیم قاضی اثر فشارآمیز بگذارد.

احترام به استقلال قضایی البته به معنای مصونیت رأی از نقد نیست. استقلال قاضی از فشارهای سیاسی، اداری، رسانه‌ای و شخصی حمایت می‌کند، اما رأی صادرشده به‌عنوان متن حقوقی و محصول اعمال اقتدار عمومی، قابل تحلیل و نقد علمی است. به بیان دقیق‌تر، اســتقلال قضایی از «فرایند تصمیم‌گیری قاضی» در برابر مداخله ناروا حمایت می‌کند، نه از «اســتدلال رأی» در برابر ارزیابی علمی. بنابراین، نقدی که متوجه اســتدلال، مستندات، منطق و نتیجه رأی باشد، با استقلال قضایی تعارض ندارد؛ اما نقدی که قاضی را تهدید کند، انگیزه‌های نامستند به او نسبت دهد یا با هدف تأثیرگذاری بر پرونده جاری انجام شود، از مرز نقد علمی خارج می‌شود.

بــاراک در بحث از اختیــار قضایی تأکید می‌کند که قاضی در محــدوده قانون و اصول حقوقی دارای اختیار اســت، امــا این اختیار باید به‌گونه‌ای اعمال شــود که قابل توجیه و پاســخ‌گو باشد [2]. این تحلیل نشــان می‌دهد که استقلال و پاســخ‌گویی دو مفهوم متعارض نیســتند، بلکه مکمل یکدیگرند. نقد علمی رأی می‌تواند بدون تضعیف اســتقلال قضایی، کیفیت اعمال اختیار قضایی را ارزیابی کند.

۴. اصل تفکیک نقد رأی از تخریب قاضی

چهارمین اصل، تفکیک نقد رأی از تخریب قاضی است. موضوع نقد علمی، «رأی» است، نه شــخصیت قاضی. منتقد باید اســتدلال دادگاه، مســتندات قانونی، نحــوه ارزیابی ادله، رعایت تشــریفات دادرســی و نتیجه حقوقی رأی را بررسی کند. اما حمله شخصی، تحقیر قاضی، نســبت دادن انگیزه‌های غیرمستند، اســتفاده از الفاظ توهین‌آمیز یا زیر سؤال بردن حیثیت حرفه‌ای دادرس بدون دلیل، نقد علمی محسوب نمی‌شود.

ایــن اصل به‌ویژه در فضای رســانه‌ای و شــبکه‌های اجتماعی اهمیــت دارد؛ زیرا در چنین فضاهایی، مرز میان نقد حقوقی و تخریب شــخصی به‌سرعت مخدوش می‌شود. نقد غیرعلمی ممکن است با تحریک افکار عمومی، به قاضی یا دادگاه فشار وارد کند و در عین

1. United Nations, Basic Principles on the Independence of the Judiciary, 1985, Principles 1–2.
2. Aharon Barak, Judicial Discretion, New Haven: Yale University Press, 1989, pp. 7–15.

حال هیچ کمکی به فهم حقوقی رأی نکند. نقد رأی باید در قالب ادبیات حقوقی و با رعایت شـأن دادگاه انجام شود. اگر منتقد معتقد اسـت رأی از حیث قانونی یا استدلالی مخدوش اسـت، بایـد ایراد خود را با ذکر ماده قانونی، اصل حقوقـی، رویه قضایی یا تحلیل منطقی توضیح دهد؛ نه اینکه به شخصیت یا انگیزه قاضی حمله کند.

اصول بنگلور در ارزش‌های مربوط به «نزاکت و شایستگی رفتار قضایی» بر ضرورت حفظ اعتماد عمومی به دستگاه قضایی تأکید می‌کند.[1] این منطق در نقد رأی نیز قابل استفاده اسـت. نقدی که شـأن و زبان حقوقی را رعایت می‌کند، می‌تواند به اصلاح و ارتقای نظام قضایی کمک کند؛ اما تخریب شخصی ممکن است اعتماد عمومی به عدالت را کاهش دهد و فضای گفت‌وگوی علمی را آلوده سازد.

۵. اصل استنادپذیری

پنجمین اصل، اسـتنادپذیری نقد اسـت. هر ادعا در نقد رأی باید بر مبنای منبع معتبر بیان شـود. این منبع ممکن اسـت قانون، قانون اساسی، رأی وحدت رویه، رویه قضایی، نظریه مشـورتی، دکترین حقوقی، اصول دادرسی عادلانه، سند بین‌المللی یا تحلیل منطقی مستند باشـد. نقدی که در آن ادعاهای کلی بدون منبع مطرح می‌شـود، فاقد ارزش علمی اسـت. برای نمونه، اگر منتقد می‌گوید دادگاه به ماده قانونی نادرست استناد کرده، باید ماده صحیح و دلیل ترجیح آن را نشـان دهد. اگر می‌گوید رأی با رویه قضایی ناسازگار است، باید رأی یا آرای مشابه را معرفی کند. اگر مدعی نقض دادرسی عادلانه است، باید مؤلفه نقض‌شده، مانند حق دفاع، اصل تناظر، بی‌طرفی یا حق بر رأی مستدل را مشخص سازد.

اصل اسـتنادپذیری با اصل مسـتند و مسـتدل بودن آرای قضایی پیوند مستقیم دارد. همان‌گونه که رأی دادگاه باید مستند و مستدل باشد، نقد رأی نیز باید مستند و مستدل باشد. نیک‌نژاد و حیدری در تحلیل رأی مستدل و مستند، رأی مستدل را رأیی می‌دانند که دادرس در آن واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف می‌کند و رأی مستند را رأیی می‌دانند که قالب قانونی واقعه یا عمل حقوقی را روشن می‌سازد.[2] کیخا و عامریان نیز مستند و مستدل بودن آرا را از اصول دادرسی منصفانه دانسته و بی‌توجهی به آن را از موارد مؤثر در نقض رأی معرفی کرده‌اند.[3] با وحدت ملاک از همین مبنا، نقد رأی نیز باید هم مستند باشد و هم مستدل؛ یعنی هم منبع داشته باشد و هم مسیر استدلال خود را روشن کند.

1. UNODC, The Bangalore Principles of Judicial Conduct, 2002, Values 3–4.

۲. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

۳. محمدرضا کیخا و شقایق عامریان، پیشین، صص. ۱۶۳–۱۹۴.

اســتنادپذیری علاوه بر ارزش علمی، ارزش اخلاقی نیز دارد. منتقدی که بدون منبع و دلیل، رأی را مخدوش معرفی می‌کند، ممکن اســت به اعتبار دادگاه و حقوق طرفین آسیب بزند. بنابراین، در نقد علمی، هر ادعای مهم باید قابل پیگیری، قابل راســتی‌آزمایی و قابل ارزیابی باشد.

۶. اصل توجه به محدودیت‌های پرونده

ششــمین اصل، توجه به محدودیت‌های پرونده است. رأی قضایی در خلأ صادر نمی‌شود؛ قاضی بر اســاس محتویات پرونده، ادله ارائه‌شده، خواســته یا اتهام مطرح‌شده، دفاعیات طرفین، حدود صلاحیت دادگاه و قواعد آیین دادرسی تصمیم می‌گیرد. بنابراین، منتقد نباید رأی را بر اســاس اطلاعات بیرونی، فرض‌های شــخصی یا داده‌هایی که در پرونده مطرح نبوده‌انــد، ارزیابی کند؛ مگر آنکه صریحاً بیــان کند تحلیل او فراتر از پرونده و در مقام نقد قانون یا سیاست قضایی است.

در حقــوق ایــران، قواعد ادله و بار اثبات نشــان می‌دهد که قاضی بایــد بر پایه دلایل ارائه‌شــده و قواعد دادرســی تصمیم بگیرد. ماده ۱۲۵۷ قانون مدنــی مقرر می‌کند هر کس مدعی حقی باشــد باید آن را اثبات کند و اگر مدعی‌علیه در مقام دفاع مدعی امری شــود که محتاج دلیل اســت، اثبات آن بر عهده اوست. ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی نیز دلیل را امری می‌داند که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌کنند. ماده ۱۹۹ همیــن قانون به دادگاه اجازه می‌دهد در امور حقوقی، افزون بر دلایل طرفین، هر تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام دهد. این مواد نشان می‌دهند که نقد رأی باید نسبت میان ادعا، دلیل، بار اثبات و اختیار دادگاه را در نظر بگیرد.

توجه به محدودیت‌هــای پرونده، نقد رأی را منصفانه‌تر و دقیق‌تر می‌کند. برای مثال، اگر دادگاه بــه دلیــل فقدان دلیل کافی، دعوا را رد کرده اســت، منتقد نمی‌تواند صرفاً با اســتناد به احتمال وقوع حق، رأی را نادرست بداند؛ بلکه باید نشان دهد که دادگاه در ارزیابی ادله موجود یــا در اعمال قواعد بار اثبات خطا کرده اســت. همچنین اگر دادگاه در چهارچوب خواســته خواهان تصمیم گرفته، نمی‌توان آن را به سبب عدم رسیدگی به موضوعی که خارج از خواسته بوده، سرزنش کرد. بنابراین، نقد علمی باید هم متن رأی را ببیند و هم حدود پرونده را.

۷. اصل رعایت محرمانگی و حریم خصوصی

هفتمیــن اصل، رعایت محرمانگی و حریم خصوصی اصحاب پرونده و اشــخاص مرتبط اســت. نقد رأی، حتی اگر علمی و پژوهشی باشــد، نباید به افشای غیرضروری اطلاعات

شـــخصی، خانوادگی، پزشکی، مالی، شغلی یا حیثیتی طرفین دعوا منجر شود. منتقد باید تا حد امکان از ناشناس‌ســـازی نام اشخاص، حذف اطلاعات غیرضروری و تمرکز بر مسئله حقوقی اســـتفاده کند. هدف نقد رأی، تحلیل اســـتدلال و نتیجه حقوقی اســـت، نه افشـــای زندگی خصوصی اشخاص.

در حقوق ایران، این اصل پشـــتوانه قانونی دارد. ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرســـی کیفری مقرر می‌کند انتشـــار جریان رسیدگی و گزارش پرونده، در صورتی در رسانه‌ها مجاز است که متضمن بیان مشـــخصات شـــاکی و متهم و هویت فردی یا موقعیـــت اداری و اجتماعی آنان نباشـــد؛ همچنین بیان مفاد حکم قطعی و مشـــخصات محکوم‌علیه فقط در موارد مقرر در قانون امکان‌پذیر است. ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری نیز افشای اطلاعات مربوط به هویت و محل اقامت بزه‌دیده، شـــهود، مطلعان و ســـایر اشخاص مرتبط با پرونده توسط ضابطان دادگســـتری را، جز در موارد مقرر قانونی، ممنـــوع می‌داند. افزون بر این، ماده ۱۴ قانون انتشـــار و دسترســـی آزاد به اطلاعات مقرر می‌کند چنانچه اطلاعات درخواست‌شده مربوط به حریم خصوصی اشخاص باشد یا با نقض احکام حریم خصوصی تحصیل شده باشد، درخواست دسترسی باید رد شود.

بـــر این اســـاس، منتقـــد رأی باید میان «انتشـــار رأی برای تحلیل حقوقی» و «انتشـــار اطلاعات شـــخصی اصحاب پرونده» تفکیک کند. در نقدهای دانشـــگاهی، بهتر اســـت نام طرفین، نشانی، مشـــخصات خانوادگی، وضعیت پزشکی، اطلاعات کودکان، امور جنسی، اســـرار تجاری و جزئیات غیرضروری حذف یا ناشناس‌ســـازی شـــود. این امر به‌ویژه در پرونده‌های کیفری، خانوادگی، اطفال، جرائم منافی عفت، امور پزشـــکی و دعاوی حیثیتی اهمیت بیشـــتری دارد. رعایت محرمانگی، نه مانع نقد علمی است و نه محدودکننده آزادی پژوهش؛ بلکه شرط اخلاقی و حقوقی نقد مسئولانه است.

۸. اصل جامع‌نگری

هشتمین اصل، جامع‌نگری در نقد رأی است. نقد رأی نباید صرفاً به یک جنبه محدود شود، مگـــر آنکه منتقد صریحاً محدوده نقد خـــود را اعلام کند. رأی قضایی دارای ابعاد گوناگون اســـت: بعد شـــکلی، بعد ماهوی، بعد اســـتدلالی، بعد اثباتی، بعد زبانی، بعد رویه‌ای و بعد کارکـــردی. نقد جامع رأی باید تا حـــد امکان این ابعاد را در نظر بگیرد. برای نمونه، ممکن اســـت رأی از حیث نتیجه ماهوی قابل دفاع باشـــد، اما از نظر استدلال یا رعایت تشریفات دادرســـی ناقص باشـــد. برعکس، ممکن اســـت رأی از حیث نگارش و استناد ظاهراً منظم باشد، اما در تحلیل ادله یا تفسیر قانون دچار ایراد جدی باشد.

جامع‌نگری همچنین مستلزم آن است که منتقد میان نقد شکلی و نقد ماهوی تعادل برقرار کند. نقد شکلی به مسائلی مانند صلاحیت دادگاه، رعایت حق دفاع، ابلاغ، اصل تناظر، علنی بودن، مستدل و مستند بودن رأی و رعایت تشریفات دادرسی می‌پردازد. نقد ماهوی به درستی تفسیر قانون، تطبیق قاعده بر موضوع، ارزیابی ادله، عدالت نتیجه و سازگاری رأی با اصول حقوقی مربوط است. اگر منتقد تنها به نتیجه رأی توجه کند و تشریفات دادرسی را نادیده بگیرد، ممکن است از اهمیت دادرسی عادلانه غافل شود. اگر هم صرفاً بر ایرادات شکلی متمرکز شود و تحلیل ماهوی را کنار بگذارد، نقد او ناقص خواهد بود.

اصل جامع‌نگری با نظریه‌های استدلال حقوقی نیز سازگار است. مک‌کورمیک بر ضرورت انسجام و سازگاری تصمیم حقوقی تأکید می‌کند و این امر مستلزم آن است که رأی در نسبت با قواعد، اصول و پیامدهای حقوقی خود سنجیده شود.[1] والدرون نیز در بحث از سابقه قضایی و حاکمیت قانون، نشان می‌دهد که تصمیمات قضایی باید در شبکه‌ای از ثبات، عمومیت، مسئولیت نهادی و وفاداری به قانون فهم شوند.[2] بنابراین، نقد جامع رأی باید علاوه بر متن رأی، جایگاه آن در نظام حقوقی و آثار آن بر رویه قضایی را نیز بسنجد.

در نتیجه، اصول و قواعد حاکم بر نقد آرای قضایی را می‌توان چنین خلاصه کرد: نقد باید علمی، بی‌طرفانه، منصفانه، مستند، مستدل، اخلاقی، متوجه رأی نه قاضی، ملتزم به استقلال قضایی، آگاه به حدود پرونده، حافظ محرمانگی و برخوردار از جامع‌نگری باشد. رعایت این اصول موجب می‌شود نقد رأی از سطح اعتراض احساسی یا تخریب شخصی فراتر رود و به ابزاری مؤثر برای ارتقای کیفیت دادرسی، اصلاح رویه قضایی، توسعه دانش حقوق و تقویت اعتماد عمومی به عدالت تبدیل شود.

بخش ششم: شیوه‌ها و روش‌های نقد آرای قضایی

نقد آرای قضایی، بسته به زاویه نگاه منتقد، می‌تواند با شیوه‌ها و روش‌های متفاوتی انجام شود. گاه محور نقد، شکل رأی و رعایت تشریفات دادرسی است؛ گاه محتوای رأی، تفسیر قانون و عدالت نتیجه مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ گاه منطق استدلال، زبان رأی، آثار اجتماعی یا جایگاه رأی در رویه قضایی تحلیل می‌شود. ازاین‌رو، نقد رأی قضایی یک روش واحد و بسته ندارد، بلکه مجموعه‌ای از روش‌های مکمل است که هر یک بُعدی از تصمیم قضایی را روشن می‌سازد. اهمیت این تنوع روش‌شناختی از آن جهت است که

1. Neil MacCormick, Legal Reasoning and Legal Theory, Oxford: Clarendon Press, 1978, pp. 100–152.
2. Jeremy Waldron, “Stare Decisis and the Rule of Law: A Layered Approach,” Michigan Law Review, Vol. 111, No. 1, 2012, pp. 1–31

رأی قضایی خود متنی چند بُعدی است: از یک سو سند رسمی اعمال اقتدار قضایی است، از سوی دیگر متن حقوقی و استدلالی است، و در نهایت تصمیمی اجتماعی است که آثار عملی بر اشخاص و نظم حقوقی برجای می‌گذارد.

۱. نقد شکلی رأی

نقد شکلی رأی ناظر به بررسی ظاهر، ساختار و تشریفات صدور رأی است. در این شیوه، منتقد پیش از ورود به ماهیت دعوا بررسی می‌کند که آیا رأی توسط مرجع صالح صادر شده، تشریفات دادرسی رعایت شده، حق دفاع طرفین تضمین گردیده، ابلاغ‌ها صحیح بوده، ترکیب دادگاه قانونی بوده، دادگاه به خواسته یا اتهام در حدود صلاحیت خود رسیدگی کرده و رأی از حیث مستند و مستدل بودن واجد شرایط قانونی است یا خیر. نقد شکلی اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا عدالت قضایی تنها به نتیجه درست وابسته نیست، بلکه به فرایند درست نیز وابسته است. رأیی که بدون رعایت صلاحیت، حق دفاع یا تشریفات اساسی صادر شود، حتی اگر از حیث نتیجه قابل دفاع باشد، از منظر دادرسی عادلانه مخدوش است.

در حقوق ایران، مبنای اصلی نقد شکلی را می‌توان در اصول و مواد مربوط به دادرسی عادلانه و مستدل بودن آرا یافت. اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می‌کند که احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. همچنین ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی میان حکم و قرار تفکیک می‌کند و این تفکیک در نقد شکلی اهمیت دارد؛ زیرا آثار شکلی تصمیم، مانند قابلیت شکایت، قطعیت، اعتبار امر مختوم و نحوه اجرا، به نوع رأی وابسته است. ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز قاضی را مکلف می‌کند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر کند.

نقد شکلی در عمل باید به این پرسش‌ها پاسخ دهد: آیا دادگاه صلاحیت ذاتی و محلی داشته است؟ آیا طرفین به‌درستی دعوت شده‌اند؟ آیا حق دفاع و اصل تناظر رعایت شده است؟ آیا رأی به همه خواسته‌ها یا اتهامات پاسخ داده است؟ آیا رأی واجد مقدمه، استدلال، مستندات و منطوق روشن است؟ کیخا و عامریان در تحلیل تفاوت مستند و مستدل بودن آرا، این دو ویژگی را از اصول دادرسی منصفانه دانسته و بی‌توجهی به آن را از موارد مؤثر در نقض آرا معرفی کرده‌اند.[۱] بنابراین، نقد شکلی فقط بررسی ظاهر رأی نیست، بلکه ارزیابی رعایت تضمین‌های بنیادین دادرسی است.

۱. محمدرضا کیخا و شقایق عامریان، «تفاوت‌سنجی مستند و مستدل بودن آرای قضایی»، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۳، شماره ۵۷، ۱۴۰۳، صص. ۱۶۳–۱۹۴.

۲. نقد ماهوی رأی

نقد ماهوی به بررسی محتوای رأی، درستی تفسیر قانون، تطبیق قانون بر موضوع، ارزیابی ادله و عادلانه بودن نتیجه می‌پردازد. در این روش، منتقد فرض می‌کند رأی از حیث شکلی صادر شده، اما می‌پرسد آیا دادگاه قاعده درست را شناسایی کرده، قانون را به‌درستی تفسیر نموده، واقعه را صحیح توصیف کرده و نتیجه‌ای منطبق با حقوق و عدالت گرفته است یا خیر. نقد ماهوی، قلب نقد حقوقی رأی است؛ زیرا مستقیماً با حقانیت نتیجه و کیفیت اعمال قانون ارتباط دارد.

در نقد ماهوی، نخست باید مسئله حقوقی اصلی رأی استخراج شود. سپس باید دید دادگاه کدام قاعده را انتخاب کرده و چرا آن قاعده را بر موضوع منطبق دانسته است. اگر قانون صریح و روشن باشد، نقد ماهوی بر درستی تطبیق آن بر موضوع متمرکز می‌شود. اما در موارد دشوار، که قانون مبهم، مجمل، ساکت یا قابل تفسیرهای مختلف است، نقد ماهوی باید تحلیل کند که دادگاه از میان برداشت‌های ممکن، کدام تفسیر را برگزیده و آیا این تفسیر با اصول حقوقی، هدف قانون، رویه قضایی و عدالت نتیجه سازگار است یا خیر.

دورکین در بحث از پرونده‌های دشوار، تأکید می‌کند که قاضی حتی در وضعیت ابهام یا سکوت قانون، نباید صرفاً به ترجیح شخصی یا مصلحت موردی متوسل شود، بلکه باید تصمیم خود را بر اصول حقوقی منسجم با کلیت نظام حقوقی استوار سازد [1]. از این منظر، نقد ماهوی رأی باید بررسی کند که آیا دادگاه در مواجهه با ابهام قانونی، به اصول قابل دفاع تکیه کرده یا تصمیمی سلیقه‌ای و فاقد مبنای نظری اتخاذ کرده است. همچنین نیک‌نژاد و حیدری با تأکید بر نقش «توصیف حقوقی»، نشان می‌دهند که دادرس باید واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و سپس قالب قانونی مناسب را بر آن منطبق کند [2]. بنابراین، نقد ماهوی باید مرحله توصیف، تفسیر و تطبیق را هم‌زمان بررسی کند.

۳. نقد منطقی رأی

نقد منطقی رأی ناظر به بررسی انسجام درونی رأی و رابطه میان مقدمات و نتیجه است. در این روش، منتقد می‌پرسد آیا رأی از حیث استدلالی منظم است؟ آیا مقدمات رأی واقعاً نتیجه را پشتیبانی می‌کنند؟ آیا میان بخش‌های رأی تناقض وجود ندارد؟ آیا دادگاه از مغالطه، پرش استدلالی، استناد نامرتبط یا نتیجه‌گیری بیش از حد از دلایل پرهیز کرده

1. Ronald Dworkin, Taking Rights Seriously, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977, pp. 81–130.

۲. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، «موجه، مستند و مستدل بودن رأی دادگاه و داوری»، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۱۰، شماره ۳۶، ۱۴۰۰، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

اســـت؟ نقد منطقی، رأی را همچون یک استدلال بررسی می‌کند؛ یعنی متنی که باید دارای مقدمات روشن، پیوند عقلانی و نتیجه موجه باشد.

این شـــیوه نقد اهمیت زیادی دارد، زیرا ممکن است رأی از حیث ظاهر قانونی و حتی نتیجه نهایی قابل قبول به نظر برســـد، اما مســـیر اســـتدلالی آن مخدوش باشد. برای نمونه، دادگاه ممکن اســـت به ماده قانونی درســـت اســـتناد کند، اما توضیح ندهد که چرا موضوع پرونده مشـــمول آن ماده است؛ یا ممکن اســـت به دلایلی اشاره کند که از آن‌ها نتیجه مورد نظر دادگاه به‌دســـت نمی‌آید. در چنین مواردی، نقد منطقی نشـــان می‌دهد که ضعف رأی نه لزوماً در نتیجه، بلکه در استدلال و توجیه آن است.

مک‌کورمیک در نظریه اســـتدلال حقوقی، تصمیم قضایی را نیازمند توجیهی می‌داند که از حیث سازگاری، انسجام و قابلیت دفاع عقلانی قابل سنجش باشد [1]. الکسی نیز استدلال حقوقی را صورتی از گفتمان عقلانی عملی معرفی می‌کند که در آن تصمیم باید در برابر پرســـش‌های انتقادی قابل دفاع باشـــد [2]. بر همین مبنا، نقد منطقی رأی باید بررســـی کند که آیا دادگاه توانسته است میان واقعیت احراز شده، قاعده حقوقی و نتیجه رأی رابطه‌ای عقلانی برقرار کند یا خیر.

۴. نقد زبانی و نگارشی رأی

نقد زبانی و نگارشی رأی به شفافیت، دقت، نظم و قابلیت فهم متن رأی مربوط است. رأی قضایی فقط برای قاضی یا متخصصان حقوق نوشـــته نمی‌شود، بلکه مخاطبان آن اصحاب دعوا، وکلا، مراجع بالاتر، نهادهای اجرایی و گاه جامعه حقوقی هستند. بنابراین، رأی باید تا حد امکان روشـــن، دقیق، منظم و قابل فهم باشـــد. ابهام در عبارت، آشفتگی در ساختار، استفاده نادرست از اصطلاحات حقوقی، جملات طولانی و نامنظم، یا اختلاط میان گزارش پرونده و تحلیل دادگاه، می‌تواند فهم رأی را دشوار و امکان نقد آن را محدود کند.

نقد زبانی رأی به معنای ساده‌ســـازی افراطی یا حذف اصطلاحات تخصصی نیســـت. رأی قضایـــی ناگزیر متنی تخصصی اســـت، امـــا تخصصی بودن نباید بـــا ابهام و پیچیدگی غیرضروری یکی دانسته شود. منتقد در این روش بررسی می‌کند که آیا رأی مسئله حقوقی را روشـــن بیان کرده، آیا مرز میان ادعای طرفین و نظر دادگاه مشخص است، آیا مستندات قانونی به‌درســـتی و با نظم آمده‌اند، و آیا منطوق رأی به‌گونه‌ای اســـت که امکان اجرا و فهم دقیق آن وجود داشته باشد.

1. Neil MacCormick, Legal Reasoning and Legal Theory, Oxford: Clarendon Press, 1978, pp. 100–152.
2. Robert Alexy, A Theory of Legal Argumentation: The Theory of Rational Discourse as Theory of Legal Justification, translated by Ruth Adler and Neil MacCormick, Oxford: Oxford University Press, 2010, pp. 212–220.

از منظر اصل مستند و مستدل بودن، زبان رأی نقش بنیادین دارد. رأیی که استدلال خود را به‌صورت مبهم، پراکنده یا نامنظم بیان می‌کند، هرچند ممکن است در ذهن قاضی دارای مبنا بوده باشد، برای مخاطب قابل ارزیابی نیست. نیک‌نژاد و حیدری تصریح می‌کنند که رأی مستدل باید جوانب واقعه حقوقی را شناسایی، تحلیل و توصیف کند.[1] این شناسایی و تحلیل فقط زمانی برای مخاطب قابل فهم است که زبان رأی شفاف و ساختار آن منظم باشد. بنابراین، نقد زبانی و نگارشی نه نقدی ادبی و فرعی، بلکه بخشی از نقد حقوقی رأی است.

۵. نقد تطبیقی رأی

نقد تطبیقی روشی است که در آن رأی مورد بحث با آرای مشابه داخلی یا خارجی، رویه مراجع عالی، اسناد بین‌المللی یا راه‌حل‌های نظام‌های حقوقی دیگر مقایسه می‌شود. این روش به‌ویژه در موضوعاتی مفید است که قانون داخلی مبهم، ناقص یا در حال تحول است. هدف از نقد تطبیقی آن نیست که حقوق خارجی بدون توجه به ساختار حقوق داخلی جایگزین حقوق ملی شود، بلکه هدف آن است که راه‌حل‌های ممکن شناسایی شده و نقاط قوت و ضعف رأی در افقی گسترده‌تر دیده شود.

در نقد تطبیقی داخلی، رأی با آرای وحدت رویه، آرای دیوان عالی کشور، آرای دیوان عدالت اداری، نظریات مشورتی یا آرای مشابه دادگاه‌ها مقایسه می‌شود. ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری نشان می‌دهد که اختلاف استنباط از قوانین در موارد مشابه، می‌تواند موجب ورود هیأت عمومی دیوان عالی کشور و صدور رأی وحدت رویه شود. بنابراین، مقایسه رأی با رویه‌های مشابه فقط یک فعالیت آموزشی نیست، بلکه با انسجام نظام قضایی و رفع تعارض در برداشت‌های قضایی ارتباط دارد.

در نقد تطبیقی خارجی، منتقد باید از روش صحیح مقایسه استفاده کند. زوایگرت و کوتس در روش‌شناسی حقوق تطبیقی بر رویکرد کارکردی تأکید می‌کنند و معتقدند قواعد حقوقی باید با توجه به مسئله‌ای که در نظام حقوقی خود حل می‌کنند، مقایسه شوند، نه صرفاً بر اساس شباهت لفظی مواد قانونی[2]. بنابراین، اگر منتقد رأیی ایرانی را با رویه فرانسه، آلمان، انگلستان یا اسناد بین‌المللی مقایسه می‌کند، باید نشان دهد که مسئله حقوقی مشترک چیست، ساختار نهادی دو نظام چه تفاوت‌هایی دارد و راه‌حل خارجی تا چه اندازه قابلیت الهام‌بخشی برای حقوق داخلی دارد.

---

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

2. Konrad Zweigert and Hein Kötz, An Introduction to Comparative Law, 3rd ed. , translated by Tony Weir, Clarendon/OUP, 1998, pp. 32–47.

۶. نقد کارکردی و پیامدگرا

نقد کارکردی و پیامدگرا ناظر به آثار عملی رأی بر نظم حقوقی و اجتماعی اســت. در این روش، منتقد می‌پرســد رأی مورد بحث چه اثری بر امنیــت حقوقی، اعتماد عمومی، رفتار اقتصادی، روابط خانوادگی، حقوق شهروندی، سیاست جنایی یا عملکرد نهادهای عمومی دارد. رأی قضایی، هرچند در پرونده خاص صادر می‌شود، ممکن است پیامدهایی فراتر از طرفین دعوا داشته باشد. به‌ویژه آرایی که در موضوعات پرتکرار، نوپدید یا حساس صادر می‌شوند، می‌توانند در رفتار آینده اشخاص و نهادها اثرگذار باشند.

نقــد پیامدگــرا باید با احتیاط انجام شــود. منتقــد نباید صرفاً به دلیــل نامطلوب بودن پیامدهــای اجتماعی یــک رأی، از قانون و اصول حقوقی چشم‌پوشــی کند. برعکس، نقد کارکردی زمانی معتبر است که در کنار تحلیل قانونی و استدلالی قرار گیرد. یعنی ابتدا باید روشــن شــود رأی از حیث قانون، استدلال و ادله قابل دفاع است یا خیر؛ سپس آثار عملی آن ســنجیده شــود. برای مثال، در دعاوی اقتصادی، رأی ممکن است بر امنیت معاملات و اعتمــاد قراردادی اثر بگذارد؛ در دعاوی خانواده، ممکن اســت بر ثبات روابط خانوادگی و حمایت از اشــخاص آســیب‌پذیر اثرگذار باشد؛ و در پرونده‌های کیفری، ممکن است بر سیاست جنایی، حقوق متهم، حمایت از بزه‌دیده و پیشگیری از جرم تأثیر بگذارد.

والدرون در تحلیل نسبت سابقه قضایی و حاکمیت قانون، بر اصولی مانند ثبات، عمومیت، مسئولیت نهادی و وفاداری به قانون تأکید می‌کند.[1] این تحلیل نشان می‌دهد که رأی قضایی فقط تصمیمی موردی نیست، بلکه می‌تواند بخشی از نظم نهادی و انتظارات حقوقی جامعه باشــد. بنابراین، نقد کارکردی باید بســنجد که رأی مورد بحث آیا به ثبات و پیش‌بینی‌پذیری حقوق کمک می‌کند یا موجب ابهام، تعارض و کاهش اعتماد عمومی می‌شود.

۷. نقد رویه‌ای

نقد رویه‌ای، رأی را نه به‌صورت منفرد، بلکه در کنار مجموعه‌ای از آرای مشــابه بررســی می‌کنــد. در این روش، منتقد به دنبال فهم جهت‌گیــری کلی محاکم در یک موضوع خاص اســت. برای مثال، ممکن اســت مجموعه‌ای از آرا درباره خسارت تأخیر تأدیه، مسئولیت پزشک، جرائم رایانه‌ای، شروط قراردادی، حق حضانت یا صلاحیت مراجع اداری بررسی شــود تا مشــخص گردد دادگاه‌ها در عمل چه معیارهایی را به کار می‌گیرند و آیا میان آرای صادره انسجام وجود دارد یا خیر.

1. Jeremy Waldron, “Stare Decisis and the Rule of Law: A Layered Approach,” Michigan Law Review, Vol. 111, No. 1, 2012, pp. 1–31.

نقد رویه‌ای برای توسعه حقوق اهمیت فراوان دارد؛ زیرا بسیاری از قواعد عملی حقوق از خلال تکرار تصمیمات قضایی و شیوه برخورد دادگاه‌ها با مسائل مشابه شکل می‌گیرد. حتی در نظام‌هایی که سابقه قضایی به معنای کامن‌لا الزام‌آور نیست، آرای مشابه می‌توانند بر فهم قضات، وکلا و پژوهشگران از قانون اثر بگذارند. لِوی استدلال حقوقی را فرایندی مبتنی بر حرکت از پرونده‌ای به پرونده دیگر و تشخیص شباهت‌ها و تفاوت‌های مؤثر می‌داند[1]. سانستین نیز استدلال قیاسی را بخش مهمی از استدلال حقوقی معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که مقایسه پرونده‌ها در فهم و توسعه حقوق نقش بنیادین دارد[2].

نقد رویه‌ای می‌تواند سه نتیجه مهم داشته باشد: نخست، شناسایی رویه غالب؛ دوم، آشکار کردن تعارض‌ها و ناهماهنگی‌ها؛ سوم، پیشنهاد معیارهای اصلاحی برای ایجاد انسجام بیشتر. در حقوق ایران، این روش می‌تواند زمینه‌ساز پیشنهاد صدور رأی وحدت رویه، اصلاح قوانین مبهم یا تدوین دستورالعمل‌های قضایی باشد. بنابراین، نقد رویه‌ای از نقد رأی منفرد فراتر می‌رود و به تحلیل نظام‌مند عملکرد قضایی تبدیل می‌شود.

۸. نقد میان‌رشته‌ای

نقد میان‌رشته‌ای زمانی ضرورت پیدا می‌کند که موضوع رأی صرفاً با ابزارهای سنتی حقوق قابل فهم کامل نباشد. بسیاری از پرونده‌های امروز با موضوعاتی مانند اقتصاد، پزشکی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی، فناوری اطلاعات، محیط زیست، خانواده، بازار سرمایه، هوش مصنوعی یا پزشکی قانونی ارتباط دارند. در چنین پرونده‌هایی، نقد رأی نیازمند بهره‌گیری از دانش‌های دیگر است تا بتوان کیفیت فهم دادگاه از موضوع و نحوه استفاده از داده‌های تخصصی را ارزیابی کرد.

برای نمونه، در پرونده‌های مسئولیت پزشکی، نقد رأی بدون فهم معیارهای علمی پزشکی و نقش نظریه کارشناسی ناقص خواهد بود. در پرونده‌های اقتصادی، آثار رأی بر انگیزه‌های بازار، امنیت معاملات و هزینه‌های مبادله اهمیت دارد. در پرونده‌های کیفری، تحلیل جرم‌شناختی می‌تواند نشان دهد که رأی چه نسبتی با پیشگیری، بازدارندگی، بازاجتماعی‌سازی یا حمایت از بزه‌دیده دارد. در پرونده‌های فناوری اطلاعات نیز نقد رأی ممکن است نیازمند شناخت داده‌های دیجیتال، ادله الکترونیکی و مخاطرات فنی باشد.

نقد میان‌رشته‌ای البته نباید به خروج از منطق حقوقی منجر شود. دانش‌های دیگر ابزار

1. Edward H. Levi, An Introduction to Legal Reasoning, Chicago: University of Chicago Press, 1949, pp. 1–8.
2. Cass R. Sunstein, Legal Reasoning and Political Conflict, New York: Oxford University Press, 1996, pp. 61–100.

فهم بهتر موضوع‌اند، اما تصمیم قضایی همچنان باید در چهارچوب قانون، اصول حقوقی و دادرسی عادلانه ارزیابی شود. نقش منتقد آن است که نشان دهد دادگاه آیا از دانش تخصصی به‌درستی استفاده کرده، آیا نظریه کارشناس را بدون تحلیل پذیرفته یا آن را در پرتو سایر ادله سنجیده، و آیا نتیجه حقوقی رأی با یافته‌های تخصصی مرتبط سازگار است یا خیر. گودوین در تحلیل روش نموداری ویگمور توضیح می‌دهد که تحلیل ادله در دادرسی می‌تواند از روش‌های ساختاریافته برای نمایش رابطه میان قرائن، مقدمات میانی و نتیجه نهایی بهره گیرد [1]. این رویکرد برای نقد میان‌رشته‌ای نیز اهمیت دارد؛ زیرا در پرونده‌های تخصصی، منتقد باید بتواند مسیر استدلال دادگاه از داده تخصصی به نتیجه حقوقی را بازسازی کند.

در جمع‌بندی، شیوه‌ها و روش‌های نقد آرای قضایی را باید مکمل یکدیگر دانست. نقد شکلی، رعایت تشریفات و تضمین‌های دادرسی را می‌سنجد؛ نقد ماهوی، درستی تفسیر و تطبیق قانون را بررسی می‌کند؛ نقد منطقی، انسجام استدلال را ارزیابی می‌نماید؛ نقد زبانی، قابلیت فهم رأی را می‌سنجد؛ نقد تطبیقی، رأی را در افق گسترده‌تر حقوق داخلی و خارجی قرار می‌دهد؛ نقد کارکردی، آثار عملی رأی را تحلیل می‌کند؛ نقد رویه‌ای، رأی را در مجموعه‌ای از تصمیمات مشابه می‌بیند؛ و نقد میان‌رشته‌ای، از دانش‌های غیرحقوقی برای فهم بهتر موضوع بهره می‌گیرد. نقد علمی و کامل رأی قضایی معمولاً نیازمند ترکیبی از این روش‌هاست، زیرا رأی قضایی نیز تصمیمی چندلایه، حقوقی، منطقی، زبانی، نهادی و اجتماعی است.

بخش هفتم: ابزارهای نقد آرای قضایی

نقد علمی رأی قضایی زمانی از داوری شخصی و سلیقه‌ای فاصله می‌گیرد که بر ابزارهای معتبر حقوقی، نظری و تحلیلی تکیه کند. مقصود از ابزار نقد رأی، مجموعه منابع و معیارهایی است که به منتقد امکان می‌دهد رأی را از حیث استناد قانونی، کیفیت استدلال، رعایت اصول دادرسی، انسجام رویه، اتکای دکترینال و آثار عملی ارزیابی کند. این ابزارها را می‌توان در چند محور اصلی خلاصه کرد.

نخستین ابزار نقد رأی، قانون و مقررات حاکم بر موضوع است. منتقد باید بررسی کند که دادگاه آیا مقرره صحیح، معتبر و مرتبط را شناسایی کرده و آیا واقعه پرونده را به‌درستی ذیل آن قرار داده است یا خیر. در اینجا قانون هم معیار استناد است و هم معیار تطبیق. اصل ۱۶۶ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه را به صدور رأی مستدل و مستند و رسیدگی موافق قانون مکلف می‌کنند. از این رو، نقد رأی باید هم درستی قالب

1. Jean Goodwin, “Wigmore’s Chart Method,” Informal Logic, Vol. 20, No. 3, 2000, pp. 223–243

قانونی تصمیم و هم کیفیت اتصال آن قالب به واقعیت پرونده را بسنجد. نیک‌نژاد و حیدری نیز رأی مستند را ناظر به یافتن قالب قانونی برای واقعه یا عمل حقوقی و رأی مستدل را ناظر به شناسایی، تحلیل و توصیف جوانب واقعه حقوقی دانسته‌اند. [1]

دومین ابزار، اصول کلی حقوقی است. در موارد سکوت، اجمال، تعارض یا چندمعنایی قانون، اصولی مانند عدالت، انصاف، حسن نیت، منع سوءاستفاده از حق، تناسب، امنیت حقوقی، حمایت از اعتماد مشروع و منع تبعیض می‌توانند معیار ارزیابی رأی باشند. نقش این اصول آن است که رأی فقط از حیث انطباق لفظی با قانون سنجیده نشود، بلکه هماهنگی آن با منطق کلی نظام حقوقی نیز ارزیابی گردد. دورکین در بحث از پرونده‌های دشوار بر همین نکته تأکید می‌کند که قاضی در وضعیت ابهام یا سکوت قانون، نباید به صلاحدید شخصی تکیه کند، بلکه باید تصمیم خود را بر اصولی بنا کند که با کلیت نظام حقوقی سازگارند. [2]

سومین ابزار، رویه قضایی است. رأی دادگاه، به‌ویژه در مسائل تکرارشونده، باید در نسبت با آرای مشابه، آرای وحدت رویه، آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و جهت‌گیری غالب محاکم ارزیابی شود. منتقد باید بسنجد رأی مورد بررسی با رویه الزام‌آور یا ارشادی سازگار است یا از آن عدول کرده است و در صورت عدول، آیا این عدول مستدل و موجه است یا خیر. در حقوق ایران، ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۸۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نمونه‌هایی از سازوکارهای رسمی انسجام رویه‌اند. والدرون نیز در تحلیل نسبت سابقه قضایی و حاکمیت قانون، بر نقش ثبات، عمومیت، مسئولیت نهادی و وفاداری به قانون تأکید می‌کند [3].

چهارمین ابزار، دکترین حقوقی است. آثار معتبر استادان، پژوهشگران و حقوقدانان می‌تواند به منتقد کمک کند تا رأی را در پرتو مفاهیم، نظریه‌ها و اختلاف‌نظرهای علمی تحلیل کند. البته دکترین جایگزین قانون نیست، بلکه ابزار فهم، تفسیر و نقد قانون و رأی است. ارزش آن در این است که رأی را از سطح نتیجه موردی به سطح تحلیل نظام‌مند حقوقی ارتقا می‌دهد. در حوزه استدلال حقوقی، نظریه‌های مک‌کورمیک و الکسی نمونه‌هایی از دکترین نظری‌اند که امکان ارزیابی عقلانی رأی را فراهم می‌کنند؛ زیرا بر ضرورت انسجام، توجیه‌پذیری و نقدپذیری استدلال حقوقی تأکید دارند. [4]

پنجمین ابزار، اصول دادرسی عادلانه است. اعتبار رأی فقط به درستی نتیجه آن وابسته

---

۱. جواد نیک‌نژاد و نصرت حیدری، پیشین، صص. ۱۵۷–۱۸۶.

2. Ronald Dworkin, Taking Rights Seriously, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977, pp. 81–130.

3. Jeremy Waldron, "Stare Decisis and the Rule of Law: A Layered Approach," Michigan Law Review, Vol. 111, No. 1, 2012, pp. 1–31.

4. Neil MacCormick، پیشین، pp. 100–152؛ Robert Alexy، پیشین، pp. 212–220.

نیســت، بلکه به عادلانه بودن فرایند رســیدگی نیز بستگی دارد. حق دفاع، بی‌طرفی دادگاه، اســتقلال قاضی، اصل تناظر، علنی بودن دادرسی، حق دسترســی به وکیل، منع غافلگیری قضایی و حق بر رأی مستدل، معیارهایی هستند که منتقد باید از منظر آن‌ها رأی را بررسی کند. در حقوق ایران، اصول ۳۴، ۱۶۵ و ۱۶۶ قانون اساسی و مواد ۳ و ۵ قانون آیین دادرسی کیفــری از مهم‌ترین مبانــی این ارزیابی‌اند. حاجی‌پور کندرود و همــکاران نیز علنی بودن دادرســی را از تضمین‌های دادرســی عادلانه و مرتبط با شفافیت، نظارت عمومی و اعتماد اجتماعی دانســته‌اند.[۱] در ســطح تطبیقی نیز ماده ۶ کنوانســیون اروپایی حقوق بشر و ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی معیارهای مهمی برای سنجش عدالت فرایندی فراهم می‌کنند.

ششــمین ابــزار، منابــع تطبیقی و بین‌المللی اســت. اســتفاده از این منابــع به‌ویژه در موضوعات حقوق بشــری، کیفــری، اداری، تجــاری، خانواده، محیط زیســت و فناوری می‌تواند افق تحلیل رأی را گســترش دهد. با این حال، نقد تطبیقی نباید به انتقال مکانیکی راه‌حل خارجی بینجامد؛ بلکه باید بر شــناخت مســئله مشــترک و قابلیت مقایســه نهادها استوار باشد. زوایگرت و کوتس در روش‌شناسی حقوق تطبیقی بر رویکرد کارکردی تأکید می‌کنند؛ یعنی قواعد و نهادهای حقوقی باید با توجه به مســئله‌ای که حل می‌کنند مقایســه شوند، نه صرفاً بر اساس شباهت لفظی.[۲]

در کنار این ابزارهای ســنتی، داده‌های تجربــی و فناوری‌های نوین نیز می‌توانند نقش تکمیلی داشته باشند. داده‌های آماری امکان می‌دهند نقد رأی از تحلیل یک نمونه منفرد فراتر رود و الگوهای تکرارشونده، میزان نقض آرا، اختلاف رویه میان شعب یا آثار اجتماعی و اقتصادی تصمیمات قضایی بررســی شود. با این حال، استفاده از داده‌های تجربی نیازمند روش‌شناسی دقیق در انتخاب نمونه، تعریف متغیرها و تفسیر نتایج است و نباید جایگزین تحلیل حقوقی شود. همچنین بانک‌های اطلاعاتی آرا، سامانه‌های جست‌وجوی حقوقی و ابزارهــای هوش مصنوعی می‌توانند در یافتن آرای مشــابه و تحلیل اولیه رویه کمک کنند. پژوهش‌های بازیابی آرای قضایی نیز نشــان می‌دهند کــه یافتن تصمیمات قضایی مرتبط، بخــش مهمی از کار حقوقی و تحلیل رویه اســت[۳]. با این همــه، خروجی فناوری باید با کنترل انســانی، راســتی‌آزمایی منابع و سنجش حقوقی همراه باشد. اصول هوش مصنوعی

---

۱. علی حاجی‌پور کندرود، سید محمد هاشمی، اسدالله یاوری و محمد جلالی، پیشین، صص. ۱۱۷۱–۱۱۹۰.

2. Konrad Zweigert and Hein Kötz, An Introduction to Comparative Law, 3rd ed. , translated by Tony Weir, Clarendon/OUP, 1998, pp. 32–47.

3. Daniel Locke and Guido Zuccon, “Case Law Retrieval: Problems, Methods, Challenges and Evaluations in the Last 20 Years,” arXiv:2202. 07209, 2022, pp. 1–20.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نیز بر اعتمادپذیری، شفافیت، پاسخ‌گویی و سازگاری سامانه‌های هوش مصنوعی با حقوق بشر تأکید دارد [1].

بر این اساس، ابزارهای نقد رأی را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد: ابزارهای هنجاری، شامل قانون، اصول کلی حقوقی و اصول دادرسی عادلانه؛ ابزارهای تحلیلی، شامل رویه قضایی و دکترین حقوقی؛ و ابزارهای تکمیلی، شامل منابع تطبیقی، داده‌های تجربی و فناوری‌های نوین. نقد علمی رأی زمانی معتبرتر است که منتقد این ابزارها را به‌صورت ترکیبی، منظم و انتقادی به کار گیرد، بی‌آنکه هیچ‌یک را جایگزین تحلیل حقوقی و داوری انسانی سازد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

نقد آرای قضایی یکی از سازوکارهای مهم پویایی، اصلاح و عقلانی‌سازی نظام حقوقی و قضایی است. رأی قضایی، به‌ویژه در پرونده‌های مهم و تکرارشونده، در تفسیر، اجرای عملی و توسعه تدریجی فهم حقوقی از قواعد قانونی نقش دارد. از این رو، رأی دادگاه باید نه‌تنها از حیث نتیجه، بلکه از حیث فرایند صدور، کیفیت استدلال، مستندات قانونی، رعایت اصول دادرسی عادلانه، انسجام منطقی و آثار اجتماعی نیز قابل ارزیابی باشد. بر همین مبنا، نقد رأی قضایی را نباید تضعیف قوه قضائیه یا بی‌احترامی به مقام قضا دانست؛ بلکه نقد علمی، منصفانه و مستند رأی، مکمل استقلال قضایی و از لوازم پاسخ‌گویی، شفافیت و حاکمیت قانون است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که فلسفه نقد آرای قضایی بر چند پایه استوار است: خطاپذیری تصمیم انسانی، ضرورت توجیه عقلانی قدرت قضایی، نقش رأی در توسعه حقوق، لزوم شفافیت در اعمال اقتدار عمومی و پیوند میان عدالت، انصاف و حاکمیت قانون. همچنین مبانی نقد رأی را می‌توان در اصولی چون مستدل و مستند بودن آرا، علنی بودن دادرسی، حق دسترسی به عدالت، بی‌طرفی قاضی، دادرسی عادلانه و حق جامعه حقوقی در تحلیل رویه قضایی جست‌وجو کرد. از منظر روش‌شناختی نیز نقد رأی نیازمند مهارت‌هایی مانند خوانش دقیق رأی، استخراج مسئله حقوقی، تفکیک امور موضوعی و حکمی، تحلیل استدلال دادگاه، ارزیابی مستندات قانونی، بررسی ادله، مقایسه با رویه مشابه و توجه به آثار عملی رأی است.

نقد آرای قضایی، اگر بر اصولی مانند علمی بودن، بی‌طرفی، استنادپذیری، رعایت شأن قاضی، حفظ محرمانگی و جامع‌نگری استوار باشد، می‌تواند آثار مثبت متعددی به همراه

1. OECD, OECD AI Principles, adopted 2019, updated May 2024.

داشته باشد. این آثار شـامل ارتقای عدالت قضایی، افزایش شفافیت، تقویت پاسخ‌گویی، توسعه دانش حقوقی، اصلاح رویه قضایی، پیشگیری از تکرار خطا، کمک به قانون‌گذاری بهتـر، ارتقای آموزش حقوق، افزایش اعتماد عمومی و تقویت فرهنگ گفت‌وگوی حقوقی اسـت. بنابراین، نقد رأی نه اقدامی حاشـیه‌ای، بلکه بخشـی از فرایند رشـد نهادی نظام عدالت است.

بـر این اسـاس، پیشـنهاد می‌شـود نخسـت، فرهنـگ نقـد علمـی آرای قضایی در دانشـکده‌های حقـوق، کانون‌های وکلا، مرکز وکلا و نهادهای قضایی تقویت شـود و نقد رأی به‌عنوان مهارتی آموزشـی و پژوهشـی جدی مورد توجه قرار گیرد. دوم، انتشار آرای مهم دادگاه‌ها با رعایت حریم خصوصی و محرمانگی اصحاب دعوا توسـعه یابد تا امکان تحلیل علمی و رویه‌ای فراهم شـود. سـوم، نشـریات تخصصی نقد رأی و نشسـت‌های علمی میان قضات، وکلا، اسـتادان و پژوهشـگران گسـترش پیدا کند. چهارم، در آموزش قضات و وکلا، مهارت‌های اسـتدلال حقوقی، نگارش رأی، تحلیل ادله و نقد رویه قضایی تقویت شـود. پنجم، بانک‌های اطلاعاتی آرای قضایی، سـامانه‌های جست‌وجوی حقوقی و ابزارهـای نوین تحلیل داده‌های قضایی با نظارت انسـانی و معیارهای اخلاقی توسـعه یابند. ششـم، قانون‌گـذار از نتایج نقدهای علمی آرا برای شناسـایی ابهام‌ها، تعارض‌ها و کاستی‌های قوانین استفاده کند. در نهایت، نهادینه شدن نقد روشمند آرای قضایی می‌تواند به شکل‌گیری نظام قضایی شفاف‌تر، پاسخ‌گوتر، منسجم‌تر و عادلانه‌تر کمک کند.

منابع

الف) منابع فارسی

۱ . حاجی‌پور کندرود، علی؛ هاشـمی، سـید محمد؛ یاوری، اسـدالله؛ جلالی، محمد. «تأملی در موانع تحقق اصل علنی بودن دادرسی‌ها در حقوق ایران» . فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران، دوره ۴۹، شماره ۴، ۱۳۹۸، صص. ۱۱۷۱-۱۱۹۰.
۲ . کیخا، محمدرضا؛ عامریان، شـقایق. «تفاوت‌سـنجی مستند و مسـتدل بودن آرای قضایی» . پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۳، شماره ۵۷، ۱۴۰۳، صص. ۱۶۳-۱۹۴
۳ . نیک‌نژاد، جواد؛ حیدری، نصرت. «موجه، مسـتند و مسـتدل بودن رأی دادگاه و داوری» . پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۱۰، شماره ۳۶، ۱۴۰۰، صص. ۱۵۷-۱۸۶
۴ . شمس، عبدالله . آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین جلد اول. تهران: نشر دراک، ۱۳۹۸.
۵ . شمس، عبدالله . آیین دادرسی مدنی، دوره بنیادین جلد دوم. تهران: نشر دراک، ۱۳۹۸.
۶ . کاتوزیان، ناصر . مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران . تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۲
۷ . خالقی، علی . آیین دادرسی کیفری . تهران: شهر دانش، ۱۴۰۵.
۸ . مهاجری، علی . دوره جدید مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد دوم . تهران: فکرسازان، ۱۳۹۶.

۹ . محسنی، حسن . آیین دادرسی مدنی، جلد نخست. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷
۱۰ . دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی . تهران: پژوهشکده حقوق و قانون ایران، ۱۴۰۱.
۱۱ . فصلنامه رأی؛ مطالعات آرای قضایی . تهران: پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۱.

ب) منابع انگلیسی

1. Alexy, Robert. A Theory of Legal Argumentation: The Theory of Rational Discourse as Theory of Legal Justification. Translated by Ruth Adler and Neil MacCormick. Oxford: Oxford University Press, 2010
2. Barak, Aharon. Judicial Discretion. New Haven: Yale University Press, 1989.
3. Cunliffe, Emma. “Open Justice: Concepts and Judicial Approaches. ” Federal Law Review, Vol. 40, No. 3, 2012, pp. 385-411. DOI: 10. 22145/flr. 40. 3. 4
4. Dworkin, Ronald. Taking Rights Seriously. Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977.
5. Goodwin, Jean. “Wigmore’s Chart Method. ” Informal Logic, Vol. 20, No. 3, 2000, pp. 223-243.
6. Levi, Edward H. An Introduction to Legal Reasoning. Chicago: University of Chicago Press, 1949.
7. Locke, Daniel; Zuccon, Guido. “Case Law Retrieval: Problems, Methods, Challenges and Evaluations in the Last 20 Years. ” arXiv:2202. 07209, 2022, pp. 1-20.
8. MacCormick, Neil. Legal Reasoning and Legal Theory. Oxford: Clarendon Press, 1978.
9. Patterson, Edwin W. “The Case Method in American Legal Education: Its Origins and Objectives. ” Journal of Legal Education, Vol. 4, No. 1, 1951, pp. 1-24.
10. Sunstein, Cass R. Legal Reasoning and Political Conflict. New York: Oxford University Press, 1996.
11. Waldron, Jeremy. “Stare Decisis and the Rule of Law: A Layered Approach. ” Michigan Law Review, Vol. 111, No. 1, 2012, pp. 1-31.
12. Wood, Diane P. “Legal Scholarship for Judges. ” Yale Law Journal, Vol. 124, No. 7, 2015, pp. 2592-2625.
13. Zweigert, Konrad; Kötz, Hein. An Introduction to Comparative Law. 3rd ed. , translated by Tony Weir. Clarendon/OUP, 1998.

ج) قوانین و اسناد رسمی

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶ و ۱۶۸.
۲. قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، مواد ۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۶۶، ۴۱۷ و ۴۲۶.
۳. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مواد ۲، ۳، ۴، ۵، ۴۰، ۳۵۳ و ۴۷۱.
۴. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مواد ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸.
۵. قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، ماده ۸۹.
۶. قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات مصوب ۱۳۸۷، مواد ۱۴ و ۱۵.

7. European Convention on Human Rights, Article 6.
8. International Covenant on Civil and Political Rights, Article 14.
9. United Nations. Basic Principles on the Independence of the Judiciary. Adopted by the Seventh United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders, 1985; endorsed by General Assembly resolutions 40/32 and 40/146.
10. UNODC. The Bangalore Principles of Judicial Conduct. 2002.
11. OECD. OECD AI Principles. Adopted 2019, updated May 2024.